

جنت را به ایشان نوید داده بوده [۶۱].

علی تا سرحد شور و عشق پایند دین بود. صادق و راستکار بود. در امور اخلاقی بسیار خرده گیر بود. از نامجویی و طمع و مال پرستی به دور بود. و بی شک مردی دلیر و جنگاوری باشهامت بود.

علی در نبرد بدر و احد شرکت جست و در پیکار اخیر ۱۶ زخم برداشت و خلاصه تقریباً در همه غزوه‌ها رزم کرد و با محمد (ص) بود. دلیرهای وی در جنگ، بعدها به صورت افسانه درآمد و قصه‌ها درباره آن پرداختند.

علی هم مردی سلحشور بود و هم شاعر و تمام صفات لازمه اولیاء الله در وجودش جمع بود (کرامات فراوان از وی نقل می‌کردند)، ولی بالکل از صفات ضروری يك رجل دولتی و سیاستمدار عادی عاری بود [۶۲]. غلو در خرده گیریهای اخلاقی که ناشی از علل دینی بود (ترس از مسئولیت در برابر خداوند، ترس از مسئولیت ریختن خون مسلمانان) وی را از اخذ تصمیم باز می‌داشت و گرایش به مدارا در نهادش ایجاد کرده بود.

عقل او که کاملاً تابع افکار دینی وی بود به‌کندی تصمیم می‌گرفت و با سستی بیشتری به اجرای تصمیمات می‌پرداخت. ترس از اینکه به افتخار طلبی شخصی و خودخواهی متهم شود، غالباً وی را از شدت عمل و اجرای تصمیمات سخت علیه دشمنانش باز می‌داشت. علی در نظر شیعیان که توان گفت، او را حتی بیش از محمد (ص) بزرگ می‌داشتند [۶۳] نه تنها امام بلکه پهلوان و ولی الله و مجاهد سلحشور کامل اسلام بود.

برخی از محققان قرن نوزدهم میلادی، می‌گفتند که گویا مذهب شیعه را ایرانیان به وجود آوردند و تشیع تعبیر گونه‌ای بود از اسلام در نظر ایرانیان و «واکنش روح ایرانی در برابر عرب بود» (کارادو، ر. دوزی). آ. میولر نیز چنین نظری داشته است.

این عقیده از يك اندیشه به ظاهر علمی، ولی کاذب، که در مغزهای دانشمندان اروپایی ریشه دوانده بود ناشی شده است، دایر بر اینکه معتقدات و ایده‌تولوژیهای بشری طبیعت نژادی دارند و «دینهای نژادی» وجود دارد. اینان در عین حال مفهوم نژاد، یعنی نوع مشخص و موروثی را، از لحاظ مردم‌شناسی، با قوم، یعنی مردمی که از لحاظ فرهنگ و تربیت اشتراك دارند و متشابهند، مخلوط و اشتباه می‌کنند. بدین سبب گرایشی در ایشان پدید آمد که مذهب اسلامی سنی را «کیش نژاد عرب» و اسلام شیعی و صوفیگری را «دین نژاد ایرانی» یا «واکنش روح ایرانی در برابر عربیت» بخوانند. اما در واقع در تاریخ بشر ادیان نژادی وجود نداشته است، همچنانکه بر روی

۱- مثلا مسعودی («مروج» مجلد ۴، ص ۳۷۶) می‌گوید که علی دربردستین (۶۵۷/۶۳۷) درباره این نبرد به بعد رجوع شود) در يك روز ۵۲۳ تن از دشمنان را از پای درآورد.

هم و به طور کلی معتقدات نوادی هم وجود نداشته و ندارد. تاریخ مسیحیت و مانویت و اسلام و کیش بودایی نشان می‌دهد که این ادیان انتقادی، بر پایه اشتراک اجتماعی و فرهنگی آدمیان انتشار یافتند و برای زمانی بعید در میان اقوام و نژادهای مختلف استوار گشتند و جریانات و شعب داخلی این ادیان با هیچ گونه ویژگیهای روانی فلان یا بهمان قوم و به طریق اولی، نژاد بستگی ندارد. ضمناً از لحاظ تاریخی نیز فرضیه منشأ ایرانی داشتن تشیع نادرست است و اکنون می‌توان این نظر را کاملاً رد شده شمرد. و لهاوزن خاطر نشان می‌کند که نخستین شیعیان از «موالی» (ایرانی) نبوده بلکه عرب بودند... در واقع اصل «رجعت» پیامبران، نخستین بار در میان یهودیان پیرو تورات پدید آمد (اعتقاد به رجعت الیاس و خنوخ) و از آنجا به مسیحیان رسید (یحیی تعمید - دهنده را همان الیاس می‌دانستند که بازگشته). و لهاوزن معتقد بود که اندیشه وجود يك پیامبر - سلطان که نماینده قدرت مطلقه خداوند در روی زمین است از یهود به اسلام رسیده... بعدها مذهب مزبور و به ویژه اصل «نور محمدی» امامان - اخلاف محمد - و بخصوص اصل «رجعت» (به یونانی «پالین گنسیس») و اندیشه «تناسخ» (به یونانی «متام پسبخوس») پیامبران که مورد اعتقاد غلات شیعه بود در زمینه اسلامیت و عربیت نشوونما یافت و ضمناً برخی از افکار فلسفی یونانی را نیز جذب کرد.

بعدها فرق گوناگون شیعه، چه در ایران چه در محیط عربی و ترکی، رواج یافتند و مذهب سنی، برعکس هم در محیط عربی و هم ترکی و هم ایرانی انتشار یافت. از قرن دهم تا پانزدهم میلادی (چهارم تا نهم هجری) مذهب سنی (به ویژه میان فتودالها و شهرها) و شیعه، هر دو در ایران رواج داشت (مذهب شیعه به ویژه میان مردم روستا و قشرهای پایین شهرها).

اکنون باز می‌گردیم به وقایع زمان خلیفه عثمان. در فاصله سالهای ۵۳ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰

مدینه استفاده کرده خود زمام امور طلك را به دست گیرند.

جزئیات جریان بعدی وقایع روشن نیست. زیرا متقدمترین منابعی که حوادث مزبور را شرح داده اند مربوط به زمان عباسیانند - یعنی در عهدی نوشته شده اند که نظر دشمنی بابنی امیه و خصومت بانقش ایشان در تاریخ خلافت در اوج شدت بوده است. بدین سبب نمی توان به بیغرضی منابع مزبور، اطمینان کامل داشت [۶۵] طبق نوشته منابع مزبور، عثمان به وسیله علی باناراضیان وارد مذاکره شد و وعده داد که موجبات شکایت ایشان را رفع کند و حکام و والیان ایالات و نواحی را معزول سازد. ولی در همان اوان، عده ای از گروه مصری سند مهمی را به دست آوردند و آن نامه ای بود از طرف عثمان، و به مهر وی، خطاب به ابن ابی سرح والی مصر. عثمان در آن نامه به حاکم مزبور دستور داده بود که بانیان شورش و عصیان را به محض بازگشت به مصر بازداشت کرده پاها و دستهای ایشان را قطع کند. افراد گروههای مسلح که از این غدر و خیانت سخت برآشفته شده بودند، قیام کرده وارد شهر شدند و خانه عثمان را محاصره کردند و خواستند که وی از حکومت کناره گیری کند. عثمان سر باز زد. قیام کنندگان امیدوار بودند که عثمان را آن قدر در محاصره نگاه دارند تا بر اثر گرسنگی حاضر به استعفا شود. پس از ده هفته محاصره خانه خلیفه، در روز ۱۸ ذیحجه سال ۳۵هـ (= ۱۷ ژوئن ۶۵۶م) در مدینه شایع شد که نیروهای مسلحی از طرف والیان بصره و دمشق اعزام شده به یاری عثمان می آیند. دیگر سستی و تأخیر جایز نبود. قیام کنندگان از راه بام خانههای همسایه به خانه خلیفه هجوم بردند و نگهبانان وی را متفرق کرده سرانجام او را به قتل رساندند.

علی و طلحه و زبیر کوشیدند تا هر گونه ظن شرکت خویش را در عمل قاتلان عثمان بر طرف و رد کنند. مصریانی که به مدینه آمده بودند خلافت علی (ع) را پیشنهاد کردند. کوفیان و بصریان و سرانجام مدنیان به ایشان پیوستند. ولی چیزی نگذشت که طلحه و زبیر به مکه گریخته لوای عصیان برافراشتند و «ام المؤمنین» عایشه که زنی جدی بود از ایشان پشتیبانی کرد. سردار سعد بن ابی وقاص نیز از بیعت با علی امتناع کرد. ولی آنچه برای هواخواهان علی خطرناکتر شمرده می شد، این بود که معاویه بن ابی سفیان والی شام (سوریه) - که طرفداران اشراف اموی گرداگرد وی جمع شده بودند - از بیعت با علی (ع) سر باز زد و علیه وی وارد عمل شد و متهمش کرد که در قتل عثمان شرکت داشته. معاویه شعار «خونخواهی عثمان» را علم کرد...

آنگاه طلحه و زبیر بصره را مسخر کردند. لشکریان علی پس از تأخیر، در دسامبر سال ۶۵۶م (آخر پاییز سال ۳۶هـ) به سوی بصره به حرکت در آمدند. علی (ع) مخالفان را در نزدیکی این شهر شکست داد. عایشه به اسارت در آمد ولی علی (ع) وی را محترمانه آزاد کرد. طلحه زخمی مهلك برداشت و زبیر به هنگام گریز هلاک شد. بدین طریق گروه مزبور که به بخشی از مهاجران قدیمی متکی بود تارومار گشت. علی (ع) وارد بصره شد.

در ماه صفر سال ۸۳۷ (ذوئیه ۶۵۷ م.) در صفین، جنوب رقه، بر رود فرات، لشکریان علی با سپاه شام و عرب معاویه، که عمرو بن العاص نیز بدان پیوسته بود، تلافی کردند. در روز دوم پیکار، جناح راست (میمنه) لشکر علی تحت فرمان مالک اشتر، و قلب لشکر تحت فرمان شخص علی، لشکریان معاویه را شکست دادند. در میان لشکر علی (ع) عده‌ای «قراء» که قرآن را از بر بودند وجود داشتند. اینان جنگیانی متعصب و فعال و دلیر بودند^۱. معاویه را حیلۀ عمرو بن العاص از شکست کامل و نهایی نجات داد؛ به این معنی که امر کرد بر سر نیزه‌های لشکریان قطعات قرآن نصب کنند و «کتاب الهی» را حکم قرار داد. علی (ع) نبرد را متوقف ساخت و در تحت فشار مشاوران خویش (که بعضی از ایشان مانند اشعث بن قیس و ابوموسی اشعری در نهان شخصاً با علی مخالف بودند) با مذاکره موافقت کرد.

تردید و گرایش وی و سران دسته او به سازش [۶۷] علی را از پشتیبانی عامه مردم محروم کرد. ناراضیان شعار «لا حکم الا لله» را علم کردند. ایشان معتقد بودند که حکم الله صادر شده زیرا علی (ع) بر معاویه پیروز گشته است. به عقیده ایشان پس از آنچنان پیروزی، مذاکره با دشمن به منزله مخالفت با حکم خداوند بود. عامۀ مردم میل نداشتند با فرقه اشراف اموی سازشی صورت گیرد و این عدم تمایل خویش را با تعبیر دینی بیان می کردند. ۱۲ هزار نفر از لشکریان که از علی (ع) مأیوس شده بودند، اردوگاه وی را ترک گفته و در نزدیکی نهر روان - در عراق - نزدیک شاخه‌های جبال زاگروس اردو زدند. و عبدالله بن وهب را که سپاهی عادی و ساده‌ای بود به خلافت برگزیدند.

بدین طریق در اردوگاه هواخواهان علی (ع) تفاسق افتاد. پیگیرترین مبینان اراده قشرهای پایین اجتماع، که نه به خاطر منافع علی (ع) و خانواده علوی مبارزه می کردند بلکه برای برابری همه مسلمانان علیه حکمفرمایی فرقه اشراف اموی برخاسته بودند، از علی جدا شدند [۶۸]. در اسلام شاخه جدید و مستقلی به نام خارجیان (به عربی «خوارج» که جمع «خارجی» است و از ریشه خروج - به معنی «بیرون شدن»، «قیام کردن») یا «خروج کنندگان» و «قیام کنندگان» پدید آمد. خارجیان نیز از آغاز نهضت، حزبی سیاسی بودند و فقط بعدها به صورت فرقه‌ای مذهبی درآمدند. ما درباره اصول تعلیمات و اهمیت تاریخی ایشان زین پس سخن خواهیم گفت.

نام «شیعیان» از آن زمان مختص کسانی گشت که به علی و اخلاف او و فکر موروثی بودن امامت و فادار ماندند...

از نظر هواخواهان معاویه پیشنهاد مذاکره بهانه‌ای بود برای دفع الوقت و اختتام فرصت.

۱- روایت است که ۲۵۰ نفر از شرکت کنندگان در نبرد «بدر» در ردیف هواخواهان علی پیکار می کردند [۶۶].

جنگ داخلی تجدید شد (سال ۴۵۸/۳۸ هجری) ولی علی (ع) مجبور شد نخست متوجه خوارج شود (مشاوران وی چنین می‌خواستند) وارد نگاه ایشان را در نهروان نابود سازد. لیکن فرقه خوارج نابود نشد. آشتی و صلح میان شیعیان و خارجیان از آن زمان محال گشت. علی (ع) به هنگام خروج از مسجد کوفه به ضرب شمشیری که ابن ملجم خارجی، بر سر او وارد آورد زخمی شد و بعد از دو روز بدرود جهان گشت. (۱۷) [یا بنا بر مشهور ۱۹] رمضان سال ۴۰ هجری/ ۲۴ ژانویه ۶۶۱ (م) پیش از آن تاریخ، خلافت معاویه در بیت المقدس (اورشلیم) اعلام شده بود.

کفه ترازوی پیروزی در جنگ داخلی، طی دو سال اخیر، به نحو بارزی به طرف معاویه متمایل بود. این جنگ پس از قتل علی (ع) متوقف گشت. حسن فرزند ارشد علی که شیعیان وی را امام دوم می‌شناختند مردی بود سلیم‌النفس. وی موافقت‌نامه‌ای با معاویه منعقد کرد و از حقوق خویش استنکاف نمود [۶۹] و در عوض مبلغی گزاف و املاکی وسیع (به زعمی معادل دو میلیون درهم) [۷۰] اخذ کرد و در مدینه مکان گرفت. معاویه همه مخالفان خویش را عفو کرد [۷۱] وی را در سراسر قلمرو خلافت به سمت خلیفه شناختند (از ۶۶۱ تا ۶۸۰ هجری حکومت کرد، ۴۱ تا ۵۶ هجری). معاویه شام (دمشق) را به عنوان پایتخت خویش برگزید، زیرا تکیه‌گاه اصلی حکومت وی قبایل عربی بودند که به سوره نقل مکان کرده بودند. در زمان حکومت دودمان امیه (۶۶۱ تا ۷۵۰ هجری/ ۴۱ تا ۱۳۲ هجری) خلافت مبدل به جامعه دوران متقدم فتودالی با حفظ شیوه‌های زندگی پادشاهی و برده‌داری (در میان صحرائشبان عرب و ایران و جز آن) گشت. امویان دولتی غیر دینی ایجاد کردند و این خود مخالفت هواخواهان دولت دینی را اعم از مهاجر و انصار برانگیخت. مدینه مرکز مخالفان بود.

خطرناکترین مخالفان دایمی امویان کماکان شیعیان و خارجیان بودند. سیاست داخلی بنی‌امیه، بر فشار و ستم بر توده‌های مردم و نابرابری مبتنی بود، آن‌هم تنها میان مسلمانان و اهل‌ذمه (غیرمسلمانان)، بلکه میان مسلمانان غیر عرب و عرب نیز فرق قائل بودند. و اعمال این سیاست بارها باعث خروج و قیام مردم شد. قیامهای خوارج همیشه متکی به توده‌های مردم، یعنی کشاورزان و فقیرترین بدویان و پیشه‌وران شهری و بردگان مسلمان و همچنین اهل‌ذمه بود. اما راجع به شیعیان با اینکه، چنانکه گفته شد، برخی از سران ایشان و اطرافیان آنان از زمین‌داران کلان بودند، با این حال چون این بزرگان درجه‌ی مخالفین بودند از دستگاه دولت اموی برکنار شدند و با آن دولت دشمنی می‌ورزیدند، شیعیان در موارد عدیده توانستند در عامه مردم مؤثر واقع شوند و خلق را به مبارزه و امر خویش جلب کنند.

گرچه نخستین شیعیان همگی عرب بودند ولی در زمان امویان بسیاری از «موالی» به‌ویژه در عراق و ایران به ایشان پیوستند. موالی می‌گوشیدند از وضع و تابعیت تحقیر آمیزی که در برابر قبایل عرب داشتند رهایی یابند و حقوق مساوی با اعراب به دست آوردند. شیعیان نیز

حصول این مقصود را به ایشان نوید می‌دادند.

مرگ خلیفه معاویه اول (۶۸۰/۶۶۱ م) موجب آغاز فعالیت مخالفان امویان گشت. بخشی از ساکنان کوفه نمایندگان به‌مهکه نزد حسین بن علی (ع) فرستادند. شیعیان وی را (پس از مرگ برادرش حسن (ع))، امام دوم، در ۹/۶۶۹ م (۴۹ هـ) امام سوم می‌شناختند و از وی دعوت کردند تا به کوفه آمده قیام علیه یزید بن معاویه را رهبری کند. حسین (ع) با گروه کوچکی حرکت کرد و مسلم بن عقیل پسر عم خویش را پیشاپیش فرستاد. ولی عبیدالله بن زیاد، حاکم کوفه، نایره شورش شیعیان کوفه را در نطفه خاموش کرد و مسلم پیش از رسیدن به کوفه هلاک شد [۷۲]. حسین (ع) این خبر غم‌انگیز را در بین راه شنید ولی نخواست بازگردد. بخشی از سلحشوران وی را ترک گفتند. او به‌همراه عدهٔ قلیلی که وفادار مانده بودند در محل بی‌آب کربلا [۷۳]، نزدیک کوفه، اردو زد. سرانجام فقط هفتاد نفر با او باقی ماندند و در این شمار ۱۸ تن از پسرعمان [۷۴] وی نیز آمده‌اند. زنان و کودکان ایشان نیز در اردوگاه بودند. عمر بن سعد بن ابی وقاص^۱ سردار اموی با چهار هزار مرد جنگی به کربلا آمده اردوگاه حسین بن علی را محاصره کرد. عمر از حسین (ع) خواست که تسلیم شده سرنوشت خویش را به یزید بسپارد، ولی حسین (ع) خواست او را بی‌ساخت گذاشت. یک هفته تمام کسان حسین از تشنگی در رنج بودند. بنا به گفتهٔ طبری، هنگام غروب ۹ محرم سال ۶۱ هـ (۹ اکتبر ۶۸۰ م) حسین وصیت کرد و آخرین دستورات را صادر نمود و باقی شب را به نماز [۷۵] بپرداز کرد. بامداد روز دهم محرم پس از ادای نماز بامداد به‌طور جماعت، حسین در برابر دیدگان زنان و کودکان گریان به اتفاق جنگیان خویش برای نبرد با دشمن شتافت. در آغاز هیچک از مردان رزمی خلیفه به او حمله نکرد، زیرا کسی نمی‌خواست به اتهام زشت قاتل نوادهٔ پیامبر بودن مشهور شود. ولی زان پس [که عمر سعد تبری به سوی حسین رها کرد] همه یکجا به او هجوم کردند تا مسئولیت قتل لوٲ شده میان همه تقسیم شود و کسی قاتل مشخص نباشد. حسین در پیکار نابرابر پس از آنکه ۳۳ زخم نیزه و ۳۴ زخم شمشیر بر او وارد آمد از پای درآمد. هم‌زمان وی نیز کشته شدند و سرهای بریدهٔ ایشان به شام (دمشق) برای یزید ارسال شد. یزید ظاهراً اظهار کرد که فرمان قتل حسین را نداده بوده و چنین وانمود کرد که از این واقعه متأسف و متأثر است. و زنان و کودکان اسیر حسین و خویشاوندان وی را آزاد کرد و اجازهٔ بازگشت به مدینه داد^۲.

واقعهٔ غم‌انگیز کربلا تأثیر عمیقی در معاصران کرد. میان شیعیان آیین بزرگداشت امام سوم،

۱- فرزند یکی از صحابهٔ معروف و سردار نامی که ایرانیان را در قادیسه شکست داد. ۲- رجوع شود به: J. Wellhausen Die religiös-Politischen Oppositionsparteien ۶۱-۶۷ م هم از او: م-۹۲-۸۹ Das Arabische Reich H. Lammens "Etudes sur le règne du calife Mo'awiya I وید، ۱۳۲ م

که شهید شده بود به وجود آمد. و کربلا یا مرقد حسین یکی از اماکن بزرگ متبر که وزیرتگاه شیعیان گشت.

مقارن همان زمان، مردم مدینه نیز علیه امویان خروج کردند (۶۸۰/۱ هـ) عبدالله بن زبیر (فرزند زبیر مشهور پیش گفته که از صحابه بود) در مکه قیام کرد و به خلافت اعلام شد. لشکریان او در عراق نیز وارد عمل شدند. و این قیام فقط در سال ۶۹۲/۳ هـ قرونشانه شد... یو. و لهاوزن معتقد است که موثق ترین مرجع و مأخذ برای مطالعه دوران متقدم شیعه همانا تألیفات ابومخنف است.^۱ ابومخنف یکی از شاگردان شاگردان صحابه پیامبر و گردآورنده حدیث بود که در سال ۷۷۴/۱۵۸ هـ درگذشت. تألیفات وی در دست نیست [۷۶] ولی بخش اعظم آن در تاریخ طبری محفوظ و منقول است.

چیزی از شهادت حسین (ع) نگذشت که در کوفه صدتن از شیعیان گرد آمده اتحادیه‌ای مخفی تشکیل دادند. سن هجریک از ایشان از شصت سال کمتر نبود. سلیمان بن مُصرّد، که یکی از صحابه قدیم بود، شیخ و بزرگ‌ایشان بود. شعار ایشان «خونخواهی حسین» بود. کار این اتحاد به سرعت بالاگرفت. در ماه نوامبر سال ۶۸۴ م (اواسط پاییز سال ۶۵ هـ) چهار هزارتن از قیام کنندگان به کربلا رفتند و سپس از فرات گذشته عازم رشینه [۷۷] شدند، ولی در آنجا شکست خورده تقریباً همه نابود گشتند (ژانویه ۶۸۵ م / اول زمستان ۶۶ هـ).

گذشته از سلیمان بن مصرّد، مختار بن ابی عبیدثقفی که از بزرگان عرب و از قبیله ثقیف بود وارد عمل شده بود. وی در کوفه خانه‌ای و نزدیک آن شهرملکی داشت. وقتی که خبر حرکت امام حسین (ع) به طرف کوفه به او رسید، ۶۰ سال داشت و «موالی» را (که در این مورد از روستایان مقید به زمین بودند) گردآورد و به استقبال حسین رفت. پس از واقعه هائله کربلا مختار بازداشت شد. و پس از آزادی به کوفه بازگشت و به تبلیغ مذهب شیعه پرداخت و گفت که نماینده پسر سوم علی (ع) یعنی محمد بن الحنفیه است. محمد حنفیه (تولد در سال ۶۳۷ م / ۵۱۶ هـ، وفات به سال ۷۰۰ م / ۸۱۱ هـ) پسر علی (ع) بود ولی نه از فاطمه، دختر پیامبر، بلکه از زن کنیزی از قبیله عربی حنفی^۲ و بدین سبب او را ابن الحنفیه خوانده‌اند. روایت است که این برادر ناتنی حسین واجد استعدادهای برجسته و نسبت به امر شیعه بسیار وفادار بود. پس از شهادت حسین (ع) بخشی از شیعیان که مختار در رأس ایشان قرار داشت ابن الحنفیه را به امامی شناختند زیرا که در میان اولاد علی شخص شایسته دیگری وجود نداشت (فرزندان حسین هنوز صغیر [۷۸] بودند). ولی اکثر شیعیان با اینکه محمد بن الحنفیه را بزرگ می‌داشتند، بسا این همه وی را به

ص ۶۸-۶۷ J. Wellhausen Die religiös-Politische Oppositionsparteien

۲- این کنیز پس از غلبه مسلمین بر مسیلمه کذاب که از طرف قبیله حنفی یشتیبایی می‌شد به رسم غنیمت نصیب علی شده بود. (۶۲۳/۱۲ هـ)

امامت نمی‌شناختند زیرا مادر او دختر پیامبر نبود. بعدها هواخواهان او فرقه خاصی از شیعه را که به کیسانیه معروف است تشکیل دادند.^۱

در اکتبر سال ۶۸۵ م (اول پاییز ۶۶ هـ) شیعیان در شهر کوفه که در آن زمان تحت اشغال لشکریان عبدالله بن زبیر - ضد خلیفه - بود شورش کرده شهر را گرفتند. مختار عملاً پیشوایی این قیام را داشت و در مساجد تبلیغات می‌کرد و می‌گفت که مضمون آن‌گفته‌ها را جبرئیل بهوی الهام می‌کند [۷۹]. مختار فرماندهی نظامی را به ابراهیم، فرزند مالک اشتر، سردار نامی خلیفه‌علی امیرالمؤمنین (ع)، سپرد و وجوه خزانة را که در کوفه به‌دست آورده بود میان قیام‌کنندگان تقسیم کرد (به‌هریک از ۵۰۰ تا ۲۰۰ درهم رسید)، مختار بسیاری از قاتلان حسین و طرفداران بنی امیه را اعدام کرد. ابراهیم در بخش علیای عراق به‌فتح نمایانی نسایل آمد و بر لشکریان بنی امیه غلبه‌کرد (در محرم سال ۶۷ هـ / اوت ۶۸۶ م) ولی طرفداران مختار به‌دوگروه تقسیم شدند. یکی گروه اشراف عرب و دیگر گروه «موالی» که در واقع ایرانی بودند. افراد گروه اخیر الذکرا از قشرهای پایین جامعه بودند و شعار برابری همه مسلمانان را علم کردند. مختار جانب این گروه را گرفت و به‌این طریق اشراف از او روی برگردانده اندکی بعد به‌نهضت خیانت ورزیدند. لشکریان شیعه در حوالی بصره از لشکریان ضد خلیفه، یعنی عبدالله بن زبیر^۲، شکست خوردند و سپاهیان اخیر الذکر پس از آن وارد کوفه شدند. مختار و طرفدارانش در قلعه شهر کوفه متحصن شدند و چهار ماه محاصره را تحمل کردند و سرانجام از قلعه بیرون آمدند و مختار در نبرد کشته شد (آوریل ۶۸۷ م / اول بهار ۶۸ هـ).

محمد بن الحنفیه در برابر قیام مختار حالت انتظار و ابهام به‌خود گرفت. یعنی به‌عراق نرفت و به‌قیام‌کنندگان نپیوست ولی از ایشان جدا هم نشد...
 باینکه ابن الحنفیه پیشوای یکی از گروه‌های خاص شیعه شمرده می‌شد تا آخر عمر فعالیتی (سال ۷۰۰ / ۱ م / ۸۳ هـ) بی‌روز نداد و به‌همین سبب مورد تعقیب امویان قرار نگرفت.

همزمان با قیام شیعیان، نهضت شورشی نیرومندتری از طرف خوارج وقوع یافت. در صفوف قیام‌کنندگان، بنویان فقیر و کشاورزان و پیشه‌وران اعم از عرب و «موالی»، یعنی ایرانیان اسلام آورده، و همچنین بردگان فرازی از اقوام گوناگون وجود داشتند. ولی پیش از آنکه از این نهضت گفتگو کنیم درباره معتقدات خارجیانی که در آخر قرن اول هجری (قرن هفتم میلادی)

۱- درباره کیسانیه و تعلیمات ایشان رجوع شود به فصل دهم. ۲- که برادر ارمصب بن زبیر جانشین وی در ایران بود.

به طور کلی تکوین یافته بود، صحبت می‌داریم.

ماده اصلی تعلیمات خارجیان عبارت بود از شناسایی تساوی همه مسلمانان. خارجیان معتقد بودند که در سرزمینهای گشوده توسط مسلمانان، مؤمنان باید بر اهل ذمه که پرداخت کنندگان خراج و مالیات سرانه هستند تسلط و حکومت داشته باشند و خود خراج و سرانه نپردازند. ولی در داخل جامعه اسلامی باید مساوات کامل برقرار باشد. اراضی نواحی فتح شده باید تعلق به جماعت (یعنی دولت اسلامی) داشته باشد. خارجیان نه تنها هواخواه مساوات حقوقی مسلمانان غیر عرب (موالی) و اعراب بسودند، بلکه گزایشی به طرف آرمان و غایت مقصود برابری اجتماعی میان مسلمانان داشتند. تعلیمات خارجیان درباره خلافت و امامت نیز با نظر سنیان^۱ و شیعیان^۲ فرق فاحش داشت. خارجیان عقیده داشتند که «امام - خلیفه» یعنی پیشوای روحانی و سیاسی جماعت دولت اسلامی باید انتخابی باشد و همه مؤمنان صرف نظر از منشأ و ملیت خویش باید حق شرکت در انتخاب وی را دارا باشند. «امام - خلیفه» نباید فقط چنانکه سنیان معتقد بودند، از قبیله قریش انتخاب شود بلکه هر کسی را که شایستگی داشته باشد ولو «غلام حبشی» باشد می‌توان به خلافت انتخاب کرد. خارجیان برای لقب «امام - خلیفه» به هیچ وجه اهمیت فوق العاده دینی و قدسی مآبی قائل نبودند. در نظر ایشان «امام - خلیفه» نه آموزگار دینی بود و نه سلطان بلکه نماینده مختار «مؤمنان» و پیشوای نظامی و مدافع منافع جماعت شمرده می‌شد. جماعت او را انتخاب می‌کند و اگر امور را بد اداره کند، یا مطلق العنانی و ستمگری پیش گیرد، یا به منافع جماعت خیانت کند و سود خویش را بالاتر از آن گیرد، جماعت می‌تواند وی را معزول و حتی محاکمه و سیاست کند. خلافت نمی‌تواند در انحصار يك خاندان ویژه باشد. خارجیان عقیده داشتند که هر جماعت محلی، اگر روابطش با دیگر جماعات مقطوع باشد، می‌تواند برای خود «امام - خلیفه» ای برگزیند. و بدین منوال ممکن است در آن واحد چندین امام در چند جا وجود داشته باشند. بدین سبب همه رهبران نهضت خوارج به نام امام و خلیفه و امیر «مؤمنان» خوانده می‌شدند و هیچ يك از اینان نیز قرشی نبودند. در واقع خارجیان معترف و معتقد بودند که قدرت عالی به جماعت مؤمنان تعلق دارد و خلیفه فقط مجری امر آن است و در برابر جماعت مسئول است.

خوارج دو خلیفه نخستین یعنی ابوبکر و عمر را خلیفه‌های قانونی می‌دانستند و عثمان را قبول نداشتند. به عقیده ایشان علی (ع) تا زمانی که به مذاکره با معاویه حاضر نشده بود (یعنی «به حکم الهی رضا داده بود») خلیفه قانونی شمرده می‌شد. خارجیان خلفای اموی و عباسی را به رسمیت نمی‌شناختند و خلافت موروثی علویان را هم قبول نداشتند.

۱- رجوع شود به فصل ششم. * ۲- رجوع شود به فصل دهم.

خوارج دشمنان آشتی‌ناپذیر بزرگان زمین‌دار مسلمان و مخالف وجود املاک خصوصی بزرگ بودند. ایشان اصولاً مخالف نابرابری اجتماعی در داخل جماعت بوده‌اند [۸۰]. برخی از خارجیان معتقد بودند که برده چون اسلام آورد باید بی‌درنگ آزاد شود و مسلمان نمی‌تواند برده باشد. بدین قرار نهضت خوارج از قرن هفتم تا نهم میلادی (اول تا سوم هجری) جریان یافت بود متکی به عامه ناس و مبین نظرهای سیاسی ریشه‌دار و اصولی برای آن زمان. خارجیان از دین، بیشتر و در درجه اول، برای توجیه نظریه سیاسی خویش استفاده می‌کردند.

درواقع خارجیان در مسائل دینی چندان فرقی با سنیان نداشتند، یعنی با صورتی که اسلام در دوران اولیه موجودیت خویش داشته دوران که هنوز «بدعت»‌هایی که در میان مسلمانان سنی رایج شده بود وجود نداشته است. تفاوت چندان نداشتند. خارجیان اصل مخلوق نبودن قرآن را قبول نداشتند و اصالت سوره دوازدهم آن یا سوره «یوسف» را منکر بودند و دو اصل «اجماع» و «قیاس»^۱ را رد می‌کردند (برخی از خسارجیان «اجماع» را قبول داشتند و لسی «قیاس» را رد می‌کردند)، جز حج، زیارت محلی دیگر را جایز نمی‌دانستند و تقدیس اولیاء الله را حرام می‌شمردند. ولی در عوض به تدریج پرستش شهیدان «خارجی» در میان ایشان تکوین یافت، شهیدانی که به خاطر امر خوارج هلاک شده بودند. خوارج از لحاظ برگزاری دقیق روزه و نماز و تشریفات دیگر دینی و سختگیری در مسایل اخلاقی ممتاز بودند.

خارجیان می‌گفتند که شخص مسلمان چون مرتکب «گناه کبیره» شود دیگر «کافر» شمرده می‌شود و کسی که در حقانیت ایمان خویش شک کند نیز کافر است، و یک قدم نادرست ممکن است شخصی را از جماعت اسلامی خارج کند (یعنی در نظر خارجیان) و فقط پس از توبه در اجتماع و فعالیت شدید به سود جماعت می‌تواند به‌دایره اسلامیت بازگردد.

این تعلیمات دینی مبنایی بوده برای یک استنتاج سیاسی: یعنی پیشوایان کاذب، و خلفای غیرقانونی که از اوامر «کتاب خدا» سرپیچی کرده باشند (یعنی از قرآن یا اصل حکومت دینی) - و قبل از همه امویان چنین بودند - مرتکب «گناه کبیره» شده و بنابراین دیگر «مؤمن» به‌دین نبوده و «کافر» و «مرتد» می‌باشند. و نه تنها نمی‌توان از ایشان اطاعت کرد بلکه باید با ایشان «جهاد» کرد و هر دشمنی که در این جهاد به‌دست خارجیان افتد باید به‌عنوان «مرتد» به‌قتل رسد. قتل مرتدان (به‌تعبیر وسیع همه مسلمانان غیرخارجی) که خارجیان نخست عملاً بدان اقدام می‌کردند بعدها به‌صورت اصلی دینی و اجباری «استعراض» یا «اعدام مرتدان» درآمد.

ابومخنف سابق‌الذکر که گفته‌هایش در تاریخ طبری منقول است و محفوظ مانده، می‌گوید که به‌هنگام مرگ یزید (۶۸۳ م / ۶۶۴ هـ) چهار گروه یا فرقه فرعی در میان خارجیان پیدا شده

۱- درباره «اجماع» و «قیاس» به‌فصل پنجم رجوع شود.

بودند که به نام پیشوایان گروهها نامیده می‌شدند. بدین قرار: ازرقیان (یا به عربی «ازارقه»)، صفریان (به عربی «صفریه») بیهسیان (عربی «بیهسیه») اباضیان (عربی «اباضیه»).
ازرقیان از دیگر فرق خارجی سرسختتر، غلوکننده‌تر و آشتی‌ناپذیرتر بوده‌اند. بانی این فرقه فرعی، نافع بن ازرق شمرده می‌شود که به‌روایتی فرزند آهنگری یونانی بود که اعراب پدر وی را به اسارت گرفته بودند و برده کرده و زان پس آزادش کرده بودند.^۱ وی اصل قتل‌های دینی یا استعراض را به پایۀ استنتاج‌های شدید رسانید و معتقد بود که این اصل نه تنها در مورد دشمنان خوارج باید اعمال شود، بلکه نسبت به خارجیان غیرفعال که به‌هنگام «جهاد»، یعنی قیام‌های خوارج، درخانه می‌نشینند نیز اصل مزبور باید مجری شود. بدین سبب این ازرق از پیروان خویش مراعات و اجرای مواد زیر را می‌خواست: ۱/ با «خانه نشینان» قطع رابطه کنند. ۲ / همه کسانی را که به اردوگاه شورشی وی نگریخته و نپیوسته‌اند مرتد بشمارند. ۳ / همه کسانی را که وارد اردوگاه شورشی وی می‌شوند مورد آزمایش (به عربی «محنه») شدید قرار دهند. وی می‌گفت که درجنگ با دشمنان دین نه تنها کشتن مردان بلکه قتل زنان و کودکان نیز جایز است.

خارجیان قرن اول هجری (هفتم میلادی) مبارزان آشتی‌ناپذیری بودند که علیه ظلمه قوم پیکار می‌کردند و ستمگران را مرتد اعلام می‌نمودند. خوارج دلیرانی بودند که همیشه برای نثار جان در راه امر و مقصود خویش آمادگی داشتند. ایشان زندگی را در عرصه پیکار به بهای گرانی از دست می‌دادند و ایمان داشتند که تاوان خونشان نعمات و خوشیهای بهشت خواهد بود. یکی از ویژه گیهای مبارزه مسلحانه خارجیان این بود که زنان در آن شرکت می‌جستند. مخصوصاً ام‌حکیم زن قهرمان ازرقی (حدود ۷۱ تا ۷۹ هـ) افتخارات فراوان به دست آورد و مشهور شد. وی خود هنگام نبرد در جستجوی رسیدن به درجه شهادت بود و بانگ برمی‌آورد که «از شستن سرم و مالیدن روغن بر آن خسته شدم - آیا کسی اینجا نیست که مرا از این عمل شاق نجات دهد؟» عیدالله بن زیاد، حاکم اموی، که بیرحمانه خارجیان را تعقیب کرده رنج می‌داد به منظور کاستن حرارت خوارج، فرمان داد نعش‌های زنان را لخت کرده و برهنه در عرصه کارزار باقی گذارند.

شایان توجه است که ناسازگاری تعصب‌آمیز خوارج، به‌طور اعم و ازرقیان به‌خصوص، در مقابل همه مسلمانان غیر خارجی، در عین حال بامداری فراوان ایشان در برابر یهود و مسیحیان توأم بوده است. و ازرقیان می‌گفتند که یهود و نصاری به تعلیمات پیامبران خویش یعنی موسی و عیسی^۲

۱- بلادنی، ص ۵۶. به گفته دیگر منابع این ازرق عرب و ازقبیله تمیم یا بکر بوده. ۲- خوارج آن دوران موسی و عیسی را هم برابر با محمد (ص) می‌شمردند.

خیانت نورزیدند و به این سبب اصل قتل مرتدان شامل حال ایشان نمی‌گردد. حتی برخی از پیشوایان خوارج معتقد بودند که باید یهودیان و مسیحیان را با مسلمانان (خارجیان) متساوی-الحقوق دانست به شرط اینکه محمد (ص) را به پیامبری بشناسند و فقط قیدکنند که «محمد برای اعراب پیامبر بود نه برای ما».

اباضیه معتدلتترین فرقه خوارج بود و نام این فرقه از عبیدالله بن اباض مأخوذ است که در نیمه دوم قرن اول هجری (هفتم میلادی) می‌زیست. اباضیه علیه تعصبات مفرط ازرقیان و به ویژه برضد قتل اجباری همه غیرخارجیان به عنوان مرتد که مورد نظر ازرقیان بود قیام کردند. اباضیه با اینکه خلافت را غیرقانونی می‌شمردند با این وصف نسبت به خلافت اموی برخلاف ازرقیان آشتی‌ناپذیریشان پی‌گیر نبود.

بزرگترین قیام خارجیان ازرقی در عراق - قیامی که در عین حال علیه خلیفه اموی عبدالملک و برضد دشمن وی یا «ضد خلیفه» عبدالله بن زبیر و همچنین شیعیان متوجه بود - ۱۳ سال طول کشید (از ۶۸۴ تا ۶۹۷/۶۵۱ تا ۵۷۸). تواریخی که در منابع، ذکر شده تا حدی مغشوش و ضد و نقیض یکدیگر است. در اینجا تواریخی را که یو. ولهاوزن مشخص کرده به کار می‌بریم.^۱ قبل از این قیام خارجیان چندین بار در بصره و کوفه خروج کردند (از سال ۴۱ هـ ۶۶۱-۲۱ م) (در کوفه ۸۵۸-۶۷۷ م).

در سال ۶۸۴ (۶۵ هـ) بصره و بخش سفلی عراق در دست عبدالله بن زبیر بود و ناحیه کوفه را شیعیان شورشی که مختار بن ابی عبید ثقفی (به گذشته رجوع شود) در رأس ایشان بود اشغال کردند و در بخش علیای عراق و جزیره لشکریان امویان مستقر بودند. ابن ازرق در رأس ۳۰۰ نفر قرار داشت که در ناحیه اهواز (در خوزستان) اردو زد. کانونهای خوارج شورشی در نقاط باتلاقی مشرق بصره و کرانه شرقی دجله (جوخه؟) و بر رود کارون قرار داشت. در سال ۶۸۴ م (۶۵ هـ) خارجیان توانستند در یمامه و بحرین نیز مستقر شوند. در ناحیه اخیر الذکر نجد بن عامر حنفی از طرف خوارج به خلافت محل انتخاب شده بود. یکی از کارهای نجده این بود که ۴۰۰ نفر از بردگانی را که معاویه در اراضی خویش در یمامه اسکان داده بود آزاد کرد. خارجیان تا سال ۶۹۳ م (۷۴ هـ) در این ناحیه باقی ماندند.

در این میان نافع بن ازرق در طی نبرد خونینی که نزدیک دولا ب بر رود کارون (عرب این رود را دجیل می‌خوانند) در گرفت هلاک شد (۶۶ هـ). ازرقیان به جای ابن ازرق، عبیدالله بن ماحوز را به امامت و خلافت برگزیدند. بسیاری از ایرانیان که بیشتر روستایی بودند و علیه ستمگران، یعنی زمین‌داران عرب برخاسته بودند، به ازرقیان پیوستند. دشمنان ازرقیان ایشان را

ص ۴۸-۲۸. J. Wellhausen. "Die religiös-Politischen Oppositionsparteien..."

«جمعی اوباش» می‌خواندند. ازرقیان در محل سلبری، مشرق رود کارون، از لشکریان ابن زبیر شکست خوردند. (در اواسط بهار سال ۶۶۷/۶۸۶ م) عبدالله بن ماحوز در شمار کشتگان این حرب بود. ازرقیان شهر اهواز را تخلیه کرده به کوه‌های زاگروس عقب‌نشستند. ایشان پس از آنکه در نبرد سابور (شاپور) در فارس باری دیگر شکسته شدند به کرمان عقب‌نشینی کردند. کرمان کاملاً در زیر فرمان ازرقیان بود و پایگاه دائمی ایشان گشت.^۱

ازرقیان صفوف خویش را تکمیل و ضایعات را جبران کردند و مجدداً از طریق فارس و اهواز به سوی بصره روی آوردند. در بصره مصعب بن زبیر، برادر عبدالله بن زبیر، که او نیز ضد خلیفه بود با ایشان درگیر شد. ازرقیان به ناحیه ملاین (طیسفون) عقب نشستند و از آنجا از راه زاگروس باری دیگر به طرف ایران حرکت کردند و بهری دستبرد زدند و چند ماهی اصفهان را محاصره کردند ولی از عهده تسخیر آن شهر بر نیامدند. در ماه مه ۶۸۹ م (اواسط بهار سال ۷۰ هـ) ازرقیان قطری بن فجاءه مازنی شاعر مشهور را که مردی بی باک بود به خلافت برگزیدند. وی جنگاوران ازرقی را به کرمان برد. ازرقیان پس از استراحت و جبران ضایعات و تکمیل صفوف خویش مجدداً از رود کارون گذشته در کرانه شرقی شط‌العرب روبروی بصره اردو زدند. مهلب سردار مصعب بن زبیر، به محض شنیدن خبر شکست و هلاکت مصعب (پاییز سال ۶۹۱/۷۲ هـ) جانب امویان را گرفت و این بار از طرف ایشان مبارزه با ازرقیان را دنبال کرد. ولی خلیفه عبدالملک فرماندهی را از او گرفت و به تناوب به دوتن از امویان داد. نخست به خالد و بعد به برادر وی عبدالعزیز. ازرقیان باری دیگر به کرمان عقب نشستند ولی در دارا بجرد (فارس) شکست فاحشی به عبدالعزیز وارد آوردند. وی بخش اعظم لشکریان خویش را از دست داد و با چنان‌شتایی فرار اختیار کرد که زوجة زیبای وی به دست ازرقیان افتاد (و ایشان او را طبق اصول خویش به قتل رسانیدند). ازرقیان فراریان را تعقیب و خوزستان را اشغال کردند و به کرانه شط‌العرب رسیدند.

عملیات جنگی دنبال می‌شد و موفقیت به تناوب گاه نصیب ابن و گاه آن می‌گردید. تا اینکه عبدالملک، حجاج بن یوسف را (در اواخر سال ۶۹۴/۶۵ هـ) به حکومت نواحی شرقی خلافت منصوب کرد. حجاج سرداری داهی و مدیری فوق‌العاده قسی‌القلب و بیرحم بود و سیاست فتودالی و اشرافی امویان را با شدت وحدت مجری می‌ساخت. و اینکه مورخان غربی از قبیل یو. و لهاوزن، و ک. بکر، و آ. لامنس به ستایش او پرداخته «آرامش عراق» و «خصب و نعمت» آن ناحیه را در شمار خدمات او برمی‌شمرند، تصادف محض نیست.

حجاج واقعا قیامهای مردم را در خون مستغرق ساخت و کارهای وسیعی در زمینه آبیاری

دو رود (فرات و دجله) و حوضه رود کارون انجام داد و شهر واسط را بر شط فرات بنا نهاد. جمع مبلغ خراج عراق (که در نیمه اول قرن ششم میلادی، به ۲۱۴ میلیون درهم سر می زده، و در عهد عمر اول به ۱۲۰ میلیون تقلیل یافته بود و در زمان معاویه تا ۱۰۰ میلیون تنزل کرده بود) در زمان وی به ۱۲۰ میلیون درهم بالغ گشت. ولی سوی دیگر این فعالیت‌های «عمرانی» و «آرام کننده» وی به قرار زیر بود: کشاورزان غیر عرب (نو مسلمانان) خراجی را که سابقاً فقط از غیر مسلمانان و اهل ذمه اخذ می شد می بایست بپردازند. روستاییان می بایست مهری سربی به گردن آویزند که محل اقامت ایشان بر آن نقر شده باشد تا نتوانند از ده به شهر رفته از زیر بار پرداخت خراج و کارهای اجباری مربوط به احیای نهرها و ساختمان شهرها و قلاع و عمارات دولتی شانه خالی کنند. روایت است که در مدت حکومت حجاج ۱۳۰ هزار نفر به دست دژخیمان هلاک شدند و به هنگام مرگ وی ۵۰ هزار مرد و ۳۰ هزار زن در زندانها محبوس بودند. حجاج مهلب را به فرماندهی لشکر یان اعزامی علیه ازرقیان منصوب کرد.

مهلب با نیرویی که از حیث شمار و تسلیحات بر ازرقیان برتری داشت ایشان را که به طرف فارس عقب می نشستند دنبال کرد و تا کارزون راند و در آنجا اردوگاه مستحکمی احداث کرد. ازرقیان پس از آنکه یک سال تمام سرگرم جنگهای اطراف سابور (شاپور) و استخر بودند، فارس را تخلیه کرده به کرمان (آغاز سال ۶۹۶ م / ۷۷۷ هـ)، که از دیر باز در دست ایشان بود، عقب نشستند و جیرفت مرکز ستاد ایشان شد. یک سال و نیم دیگر هم مبارزه در آنجا ادامه داشت. حجاج به مهلب بدگمان شد که عمداً جنگ را به درازا می کشاند تا مقام فرماندهی را حفظ کرده از دست نهد. ولی ظاهراً مهلب حالت انتظار به خود گرفته و به بروز قحطی و امراض ساریه و نفاق در صفوف ازرقیان امید بسته بود. و در واقع هم در کرمان میان ازرقیان دوگانگی بروز کرد و دو گروه ایجاد شد: اکثر اعراب به ابن فجاه و فادار ماندند و حال آنکه هشت هزار نفر از «موالی» (ایرانیان)، که بخشی از اعراب نیز به ایشان پیوستند، پیشوای جدیدی به نام عبدربه برگزیدند.

بنابر برخی اخبار دو پیشوا به نام عبدربه وجود داشته. یکی صغیر و دیگری کبیر. میان دو گروه کار به زد و خورد های خونین کشید. ابن فجاه به نفاق اعراب و فادار به خویشتن به طبرستان (اکنون مازندران) رفت. «موالی» که با عبدربه صغیر در کرمان باقی مانده بودند پس از مبارزه ای شش ماهه از جنگیان مهلب شکست خورده، تقریباً همه نابود شدند (پاییز سال ۷۹۷ م / ۸۱۸ هـ). شایان توجه است که در اردوگاه ازرقیان نفاق میان اعراب و ایرانیان - به رغم اصل مساوات همه «مؤمنان» صرف نظر از تعلق قومی و نژادی ایشان، اصلی که مورد قبول خارجیان بود -

بروز کرد.

اعراب ازرقی که به طبرستان رفته بودند ظاهراً امید داشتند که مدتی مدید در آن ناحیه پر جنگل و کوهستانی استقرار یابند. ولی روستاییان محل نسبت به ایشان حسن توجهی نشان ندادند، زیرا در آن زمان روستاییان مزبور همه زرتشتی بودند. و ازرقیان جز به (مالیات سرانه) هنگفتی برایشان بستند و آنان را از خود رماندند. علیه ازرقیان مستقر در طبرستان لشکری فرستاده شد. ازرقیان در دره‌ای منتهز و متفرق شدند و ابن فجاءه هلاک شد. عبیده بن هلال، هم‌رزم ابن فجاءه با دسته خویش به یکی از قلاع کوهستانی قومس پناه برد. ازرقیانی که در آن محل متحصن بودند محاصره شدند. و سرانجام بر اثر قحطی، از فرط گرسنگی و تباهی از قلعه بیرون آمده همه هلاک شدند. (۴۶۹۷/ ۵۷۸).

پیش از قلع و قمع قیام ازرقیان، خوارج در بخش علیای شط دجله شورش کردند. بیست سال بود که پیشوای روحانی خوارج صفریه محلی، یعنی صالح بن مسرح، که در نظر ایشان از اولیاء الله بود، مشغول تبلیغ بود و مردم را دعوت می کرد که «به نام خداوند جهاد کنند و کین خود را از حکومت متمکنان به خاطر جنایاتی که ایشان علیه مردم مرتکب شده‌اند، بخواهند و با 'امامان کاذب' (= امویان) و طرفداران خدانشناس ایشان حرب کنند». در اواسط بهار سال ۵۷۶ (مه ۶۹۵م) خارجیان در داراب خروج کردند. در آغاز بیش از ۱۲۵ نفر نبودند ولی شمار ایشان به سرعت افزایش یافت. حجاج ۴ هزار سپاهی علیه قیام کنندگان گسیل داشت. صالح در پیکار کشته شد. شیب بن یزید شبیانی که رهبری داهی بسود جانشین وی گشت. وی شیوه‌ای جنگی را که از لحاظ قیام کنندگان با موفقیت آمیخته بود برگزید. به این معنی که خارجیان بر حسب وضع و موقعیت خویش گاه به صورت دستجات بسیار قابل تحرك و کوچک چریکی ۲۰۰-۱۰۰ نفری وارد عمل می شدند و گاه همه به یکدیگر ملحق شده با دشمن نبرد می کردند. خزائن دولتی غارت شد و وصول مالیات به خزانه موقوف گشت. در آن ایام خارجیان در عراق وسطی، بین کوفه و مداین و بخش جوخه، بر رود دجله که قدیمی ترین مرکز خوارج بود فعالیت می کردند. در تابستان سال ۶۹۶م (۷۷۷هـ) خارجیان مداین را مسخر کرده در آنجا مستقر و استوار گشتند. حجاج به شتاب لشکری گرد آورد، ولی خارجیان نیروی او را متفرق ساختند و از شط فرات گذشته در جوار کوفه اردو زدند. حجاج نمی توانست به کوفیان، که نمی خواستند به خاطر او جنگ کنند، امید و استظهار داشته باشد. فقط به یاری نیروی امدادی که از شام به او رسید خارجیان را دفع کرد.

در پاییز سال ۶۹۶م (۷۷۷هـ) شیب که در دوپیکار تلفات بسیار به لشکریانش وارد آمده بود تصمیم گرفت به کرمان عقب نشینی کند، تا در آنجا به ازرقیان بپیوندد. شیب به هنگام عبور از رود کارون و انتقال لشکر خویش نفر آخری بود که خواست از جسر بگذرد که ناگهان اسبش

رم کرد و شیب که زرهی سنگین بر تن داشت در آب افتاد و غرق شد.

بنا به منابع موجود، شیب بن یزید از لحاظ قامت و نیروی جسمانی و مردانگی بر همه هم‌زمان خویش سر بود. وی واجد صفت انساندوستی و نوع‌پروری نیز بوده، بارها اسیران را از عواقب قوانین خارجیان مبنی بر قتل مرتدان یا «استعراض» نجات داد و امکان فرار به ایشان می‌داد و هم‌زمانش بدین سبب مذمتش می‌کردند. مسیحیان عراق خود در صفوف لشکریان شیب در نیامدند ولی به وسایل گوناگون یاریش می‌کردند.^۱ او سود جو نیز نبود. يك بار پول را که بر قاطر بود و پس از تصرف خزانه سهم او شده بود از پشت اشتر به نهر افکند. در لشکر کشیها مادرش که اصلاً یونانی بود و در گذشته اسیر شده بود، و همچنین همسرش (که به هنگام حمله لشکر حجاج به اردوگاه خارجیان در زیر حصار کوفه هلاک شد) همراهیش می‌کردند. پس از مرگ شیب قیام خارجیان به سرعت فرو نشانده شد. (۵۷۸/م ۶۹۸).

در هر دو شرحی که از قیامهای خوارج داده شد، چیزی که موجب شگفتی است همان وسعت دایره شورش و شهادت و دلیری و ازاده حیرت انگیز شورشیان در مبارزه است. ویژگی عامه بودن این شورشهای خارجی که از ۶۸۴ تا ۶۹۷ م/ ۶۵ تا ۷۸ هجری قمری و وقوع یافتند و به طور کلی روستایی بودن آنها مورد تردید نیست. در عین حال تعصبات دینی خارجیان جنبه ضعف این قیامها را تشکیل می‌داد، زیرا که ایشان همه مسلمانان غیر خارجی را دشمن و مرتد می‌دانستند. خوارج بدین طریق خویشان را از مساعدت و پشتیبانی عامه بدویان و روستاییان و مستمندان شهری محروم می‌ساختند.

۱. آ. بلیایف چنین می‌نویسد «تعصبات شدید این مبارزان سرسخت، ولی بسیار محدود-الفکر، منجر بدان شد که نه تنها علیه مقامات خلافت مبارزه بی‌رحمانه‌ای می‌کردند، بلکه بر ضد مردم مسلمان که شریک معتقدات مذهبی و نظرهای سیاسی ایشان نبودند نیز به نزاع برخاستند. غالباً مردم زحمتکش را از پای درمی‌آوردند و به زنان و کودکان رحم نمی‌کردند. این یکی از علل ضعف نهضت خوارج بود و تا حدی توجیه موفقیت نسبی و نه کامل آن نیز در همین علت نهفته است. خارجیان با اینکه علیه ظلم و بهره‌کشی برخاسته بودند، معیناً تعصبات مذهبی ایشان باعث ایجاد نفاق میان زحمتکشان می‌گردید و مانع مبارزه مشترک ایشان علیه بهره‌کشی فئودالی و دستگاه خلافت می‌شد». اختلافات داخلی و تقسیم به فرق و فرق فرعی نیز نهضت خارجی را سخت ناتوان می‌کرد. در قرن دوازدهم میلادی (ششم هجری) شهرستانی هشت فرقه خارجی را بر می‌شمرد. و حتی زمانی بیست فرقه وجود داشته است.

۱- J. Wellhausen. Die religiös - politischen Oppositionsparteien... ۴۷ ص

۲- ا. ت. بلیایف. «فرق مذهبی اسلامی»، ص ۳۵.

با این وصف در سراسر قرن هشتم میلادی (دوم هجری) خوارج هنوز نیروی سیاسی عظیمی را تشکیل می‌دادند. مرکز ایشان در نواحی بربر نشین آفریقا و عربستان غربی و عمان (اباضیه) و نواحی موصل و جوخه؟ (بررود دجله) و خوزستان و خراسان و سیستان قرار داشته. خوارج دائماً قیام می‌کردند. و در طی این شورشها برخی از فرق خارجی پرچم سفید داشتند و بعضی دیگر پرچم سیاه. یکی از این قیامها شورش حارث بن سریج در خراسان بود (۱۱۶/ ۷۳۴م)^۱.

در زمان مروان دوم، آخرین خلیفه اموی، (از ۷۴۴ تا ۷۵۰م حکومت کرد / ۱۲۷ تا ۱۳۲هـ) که مردی آهنین اراده و بسیار بیرحم بود، در سال ۷۴۴م / ۱۲۷هـ خارجیان شورش عظیمی در عراق برپا کردند که ضحاک بن قیس در رأس آن قرار داشت. شورشیان کوفه و واسط را گرفتند (۱۲۸/ ۷۴۵م). روایت است که یکسال بعد شمار لشکریان شورش به ۱۲۰ هزار نفر رسید. در میان ایشان، بسیاری زنان بودند که زره پوشیده دوش به دوش مردان پیکار می‌کردند. ضحاک موصل را اشغال کرد و لشکریان عبدالله فرزند مروان دوم را شکست داد و منهزم ساخت و عبدالله را در نصیبین محاصره کرد. مروان دوم بشخصه به سوی جزیره حرکت کرد و خارجیان را طی پیکار خونینی که در «کفر توئا» وقوع یافت تارومار کرد. ضحاک در نبرد از پای درآمد (سپتامبر ۷۴۶م / آخر تابستان ۱۲۹هـ). خوارج موصل و کوفه را از دست دادند. ولی هنوز ۴۰ هزار مؤد جنگی برای ایشان باقی مانده بود و از طریق حلوان و خوزستان به فارس عقب نشینی کردند. سرانجام در آنجا شکست خورده متفرق گشتند (۷۴۷م / ۱۳۰هـ)^۲. یو. ولهاوزن خاطرنشان می‌کند که در قرن اول هجری (هفتم میلادی) خارجیان با نیروهای بالنسبه اندک (گروههای صد نفری و هزار نفری) وارد کارزار می‌شدند ولی اکنون در قیامهای ایشان توده‌های عظیمی (دهها و صدها هزار نفر) مجتمع شده شرکت می‌کردند. وی این پدیده را چنین توجیه می‌کند که خارجیان (شاید باعبرت از تجارب گذشته) اکنون از روی میل افرادی را که عقیده‌شان با آنان متفاوت بود می‌پذیرفتند^۳. شورشهای خوارج ارکان خلافت اموی را سخت متزلزل ساخت. تقریباً همزمان با قیام خوارج، شیعیان کوفه که تقریباً همه ایرانی بودند در تحت ریاست زید، فرزند زین العابدین (ع) امام چهارم شیعه و نواده حسین بن علی (ع)، شورش کردند (اول پاییز سال ۱۲۷هـ / اکتبر ۷۴۴م)، ولی اکثریت شیعه عراق در این قیام شرکت نجستند. مقدمات این شورش آنچنانکه باید و شاید فراهم نشده بود و به سرعت فرونشاند شد.

هم از قرن هشتم میلادی (قرن دوم هجری) سیستان کانون عمده خارجیان در ایران گشت. خارجیان آنجا بارها روستایان را به قیام واداشتند. در فاصله بین قرنهای هشتم و نهم میلادی (دوم

۱- برای جزئیات رجوع شود به: و. و. باردولد، «مکزستان»، ص ۲۴۸ و بعد. ۲- طبری، سری، ص ۱۸۹۷ و بعد؛ ابن الاثیر، مجلد ۵، ص ۲۵۴ و بعد.

۳- J. Wellhausen "Die religiös - politischen Oppositionsparteien..." ص ۵۱

وسوم هجری) حمزة بن اترك (آذرك) خارجی شورش عظیمی در سیستان به راه انداخت. شورشهای خارجی در سیستان تا قرن سوم هجری (نهم میلادی) و بعد نیز جریان داشت.^۱ بنا به گفته یاقوت حموی، جغرافیدان و سیاح مشهور، حتی در ربع اول قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) در سیستان عده کثیری خارجی می زیستند که آشکارا به مذهب خویش مؤمن بودند. همه نفوس شهرک رکو به را خارجیان تشکیل می دادند.^۲ ظاهراً خارجیان در آن زمان به صورت فرقه مسالمت کاری در آمده بودند. و خوارج محل به امانت و دیانت و عدالت شهرت داشتند. یاقوت داستان جالب توجهی را از قول بازرگانی نقل می کند. بازرگان به سیستان آمده بود و وارد دکه پیشه وری شده که چیزی ابتیاع کند. و بر سر بهای آن چیز چانه زد. پیشه وری به ملایمت گفت: «برادر، بدان که من خارجیم و بدین سبب هرگز از راه عدالت و راستی منحرف نمی شوم و شرم دارم که کوچکترین زیان تو را سبب شوم.» بازرگان مزبور از دیگر مردم سیستان بها پرسید و به صحت گفتار آن پیشه وری مضمّن شد. خارجیان سیستان اصل مساعدت متقابل و نیکو کاری را به میزان وسیعی نسبت به یکدیگر معمول می داشتند. بنا به گفته یاقوت در هیچ جا همچون سیستان خارجی به فقیران باجد و همت کمک نمی کردند و از ضعیفان دفاع نمی نمودند.^۳

خوارج ازرقی آشتی ناپذیر مدتی مدید وجود داشتند^۴ و در قیام عظیم سیاهپوستان افریقایی (که اصطلاحاً قیام زنجیان نامیده می شود) در بخش سفلی عراق و خوزستان شرکت جستند قیامی که بدویان قنبر و روستاییان نیز بدان پیوستند. این قیام ۱۴ سال طول کشید و ارکان خلافت عباسی را به لرزه در آورد. پیشوای این قیام خارجی بود ازرقی به نام علی بن محمد که بیشتر به لقب «صاحب الزنج» یا «خلیفة الزنج» مشهور است.^۵

در آغاز قرن دوم هجری (هشتم میلادی) يك حزب مذهبی ضد اموی دیگر نیز پدید آمد. اینان هواخواهان خاندان عباسی از طایفه قریش بودند. عباسیان اخلاف عباس بن عبدالمطلب عم پیامبر شمرده می شدند. عباسیان در زمان خلافت امویان، با اینکه از دستگاه قدرت برکنار بودند، زمین داران کلاتی محسوب می شدند و به سبب قرابت با پیامبر از احترام عامه برخوردار بودند. عباسیان و به ویژه نتیجه عباس یعنی محمد بن علی بن عبدالله بن عباس که شخصی عاقل و بااراده بود، شروع به تبلیغاتی میان مردم کرد و می گفت فقط اخلاف عباس که اعضای خانواده پیامبرند حق

۱- رجوع شود به: ت. کادیروف، [قدیراف] «تاریخ نهضت‌های روستایی در ماوراءالنهر و خراسان در قرن هشتم و نهم میلادی» (دوم وسوم هجری). ۲- یاقوت، معجم البلدان، مجلد ۳، ص ۴۲. ۳- همانجا. ۴- درباره خارجیان و قیامهای ایشان در قرنهای هفتم و هشتم میلادی (اول و دوم هجری) گذشته از اثر سابق- الذکر و. و لهاوزن رجوع شود به: J. Wellhausen. Das Arabische Reich und sein Sturz. ۱. آ. بلیایف «فرق مذهبی اسلامی» ص ۳۵-۳۸. ۵- درباره قیام زنج رجوع شود به: Th. Nöldeke. «Ein Sklavenkrieg im Orient». ۱۵۳-۱۵۴. ۶- درباره وی رجوع شود به مقدمه.

خلافت دارند نه امویان، که نسبت به محمد (ص) بیگانه‌اند و بازماندگان دشمنان وی یعنی ابوسفیان و حکم‌اند.

پایگاه اجتماعی امویان محدود بود. و نه تنها قشرهای وسیع بدویان و روستاییان و طبقات پایین شهری از ایشان متفر بودند، بلکه بسیاری از دستجات بزرگان زمین‌دار به‌ویژه دهقانان ایرانی و همچنین اعراب هواخواه حکومت دینی (در مدینه و دیگر جاها) و طرفداران خلافت علویان (شیعیان) و عباسیان نیز از ایشان ناخشنود بودند. برعکس علویان غیرفعال [۸۱] در میان عباسیان و هواخواهان ایشان سیاستمداران دوراندیش و فعال وجود داشتند. در ربع اول قرن دوم هجری (هشتم میلادی) سازمان مخفی طرفداران عباسیان تکوین یافت و مرکز آن در کوفه بود. مرد ایرانی جدی و باهمت به نام بکیر بن ماهان^۱ از طرف محمد بن علی عباسی، رهبری سازمان مزبور را به‌عهده گرفت. در نقاط مختلف تبلیغ و دعوت به‌سود عباسیان صورت می‌گرفت. و سازمانهای محلی تشکیل می‌شد و به‌رغم توقیفها و تضيقات و سیاستها شور هواخواهان ایشان روز بروز می‌گردد. مبلغان می‌کوشیدند تا همه ناراضیان اعم از عرب و غیرعرب و شیعه و خارجی و حتی غیرمسلمانان^۲ را به‌سوی عباسیان جلب کنند. ابوهاشم (فرزند محمد بن الحنفیه) که امام یکی از فرق شیعه (کیسانیه) بود، به هواخواهان «دعوت» پیوست و بی‌هنگام مرگ گفت که پس از او امامت به‌فرزندان عباس می‌رسد. فرستادگان عباسیان به‌عامه خلق چنین تلقین می‌کردند که چون خلافت به‌عباسیان رسد مسلمانان از خراج معاف خواهند شد و جز به‌خارج از غیر مسلمانان تاحد معتدلی تنزل خواهد کرد و همه روستاییان از کار اجباری و بی‌غار معفو خواهند بود. ولی شیوه اتکا به‌توده‌های وسیع خلق ممکن بود خطری را از لحاظ عباسیان در برداشته باشد، به‌این معنی که مردم دعاوی اجتماعی خویشان را پیش بکشند. و چنین شد. مثلاً یکی از مبلغان به‌نام خدش که به‌خراسان اعزام شده بود شروع کرد تا در تحت لفاقه دعوت عباسی به‌تبلیغ افکار قدیمی مزدک - در برابری اجتماعی و مالکیت عموم نسبت به‌اراضی - پردازد.

شورش که به‌سود عباسیان (در ۷۵۰ - ۷۴۷/۱۳۳ - ۱۳۰ هـ) در خراسان صورت گرفت در تاریخ طبری و بسیاری منابع دیگر شرح داده شده است. و ضمناً بسیاری از جزئیات که در روایت مختصر تألیف طبری که در دست است (چاپ دگوته - دخویه) ^۳ محفوظ مانده در اثر تاریخی مورخ مجهول عرب آغاز قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری) منقول است. مؤلف

۱- درباره فعالیت او رجوع شود به: طبری، سری ۲، ص ۱۴۶۷ و بعد، ابن الاثیر، مجلد ۵، ص ۹۳-۱۰۱ و بعد.
 ۲- رجوع شود به: و. و. یارتولد «ترکستان» ص ۲۱۲۵۱. یو. باکو بوسکی «تاریخ جمهوری شوروی از پاکستان» مجلد ۱ ص ۱۷۸-۱۸۴ B. Spuler, Iran in frühislamischer Zeite... ص ۳- طبری، سری ۲، ص ۱۲۴۹ و بعد.

مزبور از نسخه کامل تاریخ طبری که به دست مانرسیده استفاده کرده است. تألیف مجهول المؤلف مزبور را و. ای. بلیایف^۱ کشف کرده و در دسترس دانشمندان نهاده است و اندکی پیش چاپ شده است.^۲

درباره اصل و تبار پیشوای شورش، یعنی ابومسلم، روایات گوناگون وجود دارد^۳ و همه در یک نکته متفقند که وی در جوانی بنده بوده. ابومسلم به زندان برای دیدن خواجه خویش، عیسی بن معقل، رفته بود که در آنجا بابکیر بن ماهان آشنا شد (هر دو - عیسی و بابکیر - به تهمت طرفداری از عباسیان زندانی شده بودند) و بابکیر وی را واجد استعداد فوق العاده یافت. بابکیر پس از خروج از زندان ابومسلم را به ۴۰۰ درهم خرید و به ابراهیم بن محمد عباسی بخشید. ابراهیم ابومسلم را آزاد کرده مولای خویش ساخت و به سمت فرستاده خود به احوال مرو گسیل داشت تا مقدمات قیام را فراهم کند. در روز معهود (۲۵ رمضان ۸۱۲۹ = ۹ ژوئیه ۷۴۷ م) برای اعلام به شورشیان آنها برافروختند و چهار هزار تن گرد آمدند که همه به لباس سیاه ملبس بودند و علمهای سیاه^۴ برافراشتند و در آن واحد در سراسر شمال خراسان نایره شورش برافروخته شد. روستاییان ایرانی توده اصلی قیام کنندگان را تشکیل می دادند و به سوی ابومسلم روی آوردند. در یک روز مردم ۶۰ دهکده به نزد او آمدند^۵. ولی پیشهوران و زمین داران - دهقانان - محلی ایرانی نیز به وی می پیوستند. اعراب قبایل جنوب عربستان (یمینان) که از خلیفه مروان دوم ناراضی بودند و بسیاری از بندگان (برای ایشان شعبه ویژه ای در اردوگاه ابومسلم مشخص شده بود) نیز به وی ملحق شدند و خداوندان این بندگان، علیه حضور غلامان خویش در اردوگاه اعتراض کردند. ابومسلم گفت جارچی در اردوگاه جار بزند که «امیر فرموده که شما به نزد صاحبان خود باز گردید». و چون بندگان نیز به نوبه خویش اعتراض کردند ابومسلم اظهار داشت که «جارچی درست گفته که ایشان (بندگان) به نزد صاحبان نشان بازگردند. ولی بگو که، صاحبان شما اعضای خاندان محمدی هستند (یعنی عباسیان^۶)» و به این طریق بندگان در اردوگاه قیام کنندگان باقی ماندند.

از لحاظ دینی نیز ترکیب شورشیان بسیار گوناگون و رنگارنگ بود. گذشته از سنیان عدلی از شیعیان کیسانیه و خوارج سیستانی^۷ و فرقه زرتشتی خریمان نیز به شورشیان پیوستند. عامه روستاییان و پیشهوران و بردگان، نه به خاطر عباسیان بلکه به امید نجات از ظلم و ستم، سلاح

۱- و. ای. بلیایف. نسخه خطی مجهول المؤلف از مجموعه و. ت. ایوانوف درموزه آسیایی. ۲- تألیف عربی مجهول المؤلف قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری) متن عربی ورق b ۲۴۹ وید. ترجمه ص ۸۵ وید.
 ۳- تألیف عربی مجهول المؤلف قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری) متن عربی ورقهای ۲۶۲۸ - ۲۵۹۸ ترجمه ص ۱۰۰-۹۶. ۴- رنگ سیاه را عباسیان رسماً برگزیده بودند. ۵- طبری، سری، ص ۱۹۵۲.
 ۶- تألیف مجهول المؤلف عربی قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری) متن عربی، ورقهای ۲۶۵۸-۲۶۴۵ ترجمه ص ۱۰۴. ۷- رجوع شود به: بارهولد، «ترکستان» ص ۲۵۲.

برداشته بودند. بدین سبب نام مدعی خلافت یعنی ابراهیم امام را برای هر کسی مکشوف نمی ساختند. از بیشتر تازه واردان خواسته می شد تا سوگندی و بیعتی، بدون ذکر نام کسی با عبارت «لِلرِضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ» یاد کنند^۱. علت این عمل پیش از هر چیز جلب شیعیان و اعضای خاندان علوی به نهضت بود. بدین سبب به مردم می گفتند که قیام برای دفاع از حقوق خاندان محمد (ص) یعنی خاندان هاشمی آغاز شده و اصطلاح کلی خاندان هاشمی در عین حال شامل عباسیان و علویان، هردو، می گردید. واقعاً بسیاری از شیعیان به قیام کنندگان پیوستند. شخص ابومسلم نسبت به کوششها و دعاوی قشرهای پایین خلق حسن توجه داشت. و به دیگر سخن، بیشتر همگام موقت فرقه عباسیان شده بود و کمتر عامل وفادار ایشان می توان شمرد. قیام به صورت يك جنگ داخلی واقعی در آمد و سرزمینهای ایران و عراق را فرا گرفت. لشکریان اموی که در نزدیکی طوس و درگرگان و نهاوند و بر کرانه رود زاب بزرگ شکست خوره بودند در ژانویه ۷۵۰م (اول زمستان ۱۳۲هـ) از مقاومت دست کشیدند. نام ابوالعباس سفاح عباسی در مسجد کوفه به خلافت اعلام شد.

بدین طریق خلافت عباسی پدید آمد (۱۲۵۸-۷۵۰م/۱۳۲ تا ۶۵۶هـ)^۲. سفاح (از ۷۵۰ تا ۷۵۴م/از ۱۳۴ تا ۱۳۷هـ حکومت کرد) و برادر او ابوجعفر المنصور (از ۷۵۴ تا ۷۷۵م/۱۳۷ تا ۱۵۹هـ حکومت کرد) نخستین خلفای عباسی بوده اند. عباسیان پس از استقرار بر سریر خلافت دیگر لازم ندانستند عامه ناس را بازی و فریب دهند و نویدهای پیشین عوام فریبانه خویش را مجری نساختند. و پس از آنکه برای رسیدن به قدرت و حکومت از قیام خلق استفاده کردند آشکارا روش اشراف منشانهای را در سیاست پیش گرفتند. عباسیان با عجله خواستند گریبان خویش را از چنگ همزمان پیشین خویش رهایی دهند، زیرا از وجهه مقبولیت عامه ایشان بیم داشتند. حسن توجه ابومسلم نسبت به دعاوی عامه ناس مشهور و معلوم بود. هنگامی که ابومسلم برای ادای مراسم حج به مکه رفته از طریق عراق بازمی گشت، خلیفه وی را به تختگاه خویش فراخواند. و با این عمل دامی برای وی گسترده. ابومسلم پس از ورود به دربار خلافت مقتول گردید (فوریه سال ۷۵۵م/ اواسط زمستان ۱۳۸هـ) قتل او باعث انزجار و نفرت مردم و روستاییان ایران گشت. خرمدینان وی را همچون مظهر خداوند محترم داشتند. پیشوایان قیامهای روستایی در ایران و آسیای میانه (قیامها را نه تنها خرمدینان بلکه شیعیان نیز رهبری می کردند)^۳ خویشان را از پیروان ابومسلم و دنبال کنندگان امروی معرفی می کردند.

۱- تألیف مجهول المؤلف عربی قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری) متن عربی، ورق ۳۸۵b: «لِلرِضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ» ترجمه ص ۱۳۵. ۲- باوقفه ای از ۹۴۵ تا ۱۱۳۲م (۳۳۴ تا ۳۵۲هـ) که خلفای عباسی عملاً از قدرت سیاسی محروم شده بودند و حکومت واقعی نخست به دست آل بویه و پس از آن سلجوقیان بوده است (از ۱۰۵۵م/ ۴۴۷هـ). ۳- د. و. بارتولد «ترکستان» ص ۲۵۵ (با اشاره به نظام الملک)، ص ۲۰۴ و ۱۹۹.

نتایج و عواقب قیام ۷۴۹ - ۷۴۷ م (۱۳۰ تا ۱۳۲ هـ) و استقرار خلافت عباسیان از لحاظ تاریخ اجتماعی ایران و تاریخ اسلام در ایران بسیار عظیم بود. نخست اینکه پیروزی عباسیان به معنی تحکیم نظامات فتووالی و زمین‌داری کلان بود. توده‌های مردم نه تنها چیزی به دست نیاوردند، بلکه مالیاتها و بیغارهای ایشان در زمان خلیفه منصور بیش از پیش شد. نارضایی روستاییان به صورت یک سلسله عصیانها بروز کرد. این شورشها در زیر لوای سرخ، یا پرچمهای سفید فرق‌گوناگون خارجی، یا پرچم سبز شیعیان وقوع می‌یافت. تاریخ ایران در نیمه دوم قرن هشتم میلادی (دوم هجری) و نیمه اول قرن نهم میلادی (سوم هجری) در زیر لوای قیامهای روستایی علیه عباسیان جریان یافت.

نتیجه دیگر پیروزی عباسیان عبارت بود از تفکیک و تجدید حدود بین فرق‌گوناگون مذهبی و سیاسی اسلامی. یعنی مرز میان فرق مختلف شیعه و خوارج از یک سو و مذاهب سنی از طرف دیگر معین گشت و مذهب سنت و جماعت به طور قطع به صورت معتقدات و مذهب رسمی دولت فتووالی خلفا در آمد. و گرچه در واقع و نفس الامر خلافت عباسیان نیز مانند خلافت امویان دولتی غیر دینی بود، با این وصف ایشان می‌کوشیدند تا رنگ حکومت دینی را به قدرت خویش بدهند. عده‌ای از فقیهان را به دور خویش گرد آوردند و اینان خلیفه عباسی را همچون صدر و پیشوای مجتهدان می‌شمردند. در عین حال عباسیان، شیعیان کیسانیه را که در زمان قیام از ایشان پشتیبانی کرده بودند سخت تار و مار کردند و دیگر شیعیان را از خوبستن راندند. خلفای عباسی تا زمانی که اعضای خاندان علوی فعالیتی بروز نمی‌دادند کاری به ایشان نداشتند، ولی جاسوسان بسیار بر آنان گماشته بودند و دقیقانه اعمال ایشان را تحت نظر داشتند و به محض کوچکترین سوءظنی بازداشت و یا مسمومشان می‌کردند.

فرق‌گوناگون شیعه با خلافت عباسیان به مخالفت برخاستند و بدین سبب در بسیاری از موارد، از پشتیبانی عامه مردم بهره‌مند شدند.

نتیجه سوم پیروزی عباسیان «استعجام» یا «ایروانی شدن» خلافت بود (کلمه عربی «استعجام» از ریشه «عجم» که جمع آن «اعاجم» می‌شود، در آغاز به معنی «فاسد سخن» و «لال و گنگ» بوده - برابر کلمه «نمتسی» [که روسها در مورد آلمانیها به کار می‌برند] - ولی زان پس کلمه «عجم» بیشتر به ایرانیان اطلاق می‌شد). عباسیان مرهون بزرگان زمین‌دار ایرانی - یا دهقانان - بودند. اینان به هنگام قیام سال ۷۴۷ - ۷۴۹ م (۱۳۰ تا ۱۳۲ هـ) به عباسیان مساعدت بسیار کرده بودند. عباسیان خواستند در مقام حق‌شناسی برآمده تلافی کنند. از این رو در دستگاه دولت مقامات عالی به ایشان تفویض نمودند. از آن

زمان دستگاه خلافت رنگ نیمه ایرانی به خود گرفت (گرچه زبان رسمی دولت و فرهنگ و دین عربی بود) و بسیاری از سنن و رسوم دولتمداری عهد ساسانیان را پذیرفتند. این شیوه رفتار، میان دهقانان ایرانی و خلافت عباسی آشتی و مصالحه‌ای پدید آورد و بسیاری از ایشان که پیشتر در کیش زرتشتی پایداری کرده بودند به طیب خاطر اسلام آوردند و مذهب سنت و جماعت را پذیرفتند. از آن زمان سنی‌گری به صورت معتقدات و ایدئولوژی طبقاتی فئودالهای ایران درآمد و تشیع به شکل معتقدات سیاسی - و در بسیاری از موارد اجتماعی - مخالفان تبدیل یافت. و تا پایان قرن پانزدهم میلادی (نهم هجری) و تأسیس دولت صفوی این وضع ادامه داشت.



تعالیم و تشریفات دینی اسلامی

بیشتر از جنبه التقاطی اسلام سخن گفتیم... چون اسلام در جامعه اعراب شمالی و در آغاز قرن هفتم میلادی (اول هجری) در تحت شرایط اجتماعی بالنسبه بدوی (در آن زمان جامعه طبقاتی می‌رفت تکوین یابد) و وضع فرهنگی ابتدایی به وجود آمده بود، فقط توانست عناصر ادیان کشورهای همسایه متکاملتر - یعنی یزانس و ایران - را به صورت ساده جذب کند. از آن جمله در صدد اسلام همچنانکه در دیگر ادیان جوامع کم رشد دیده شده، به اصول لایتغیر و دگماتیک کمتر توجه مبذول شده بوده و بیشتر به تشریفات و قواعد حیات دینی اهمیت داده می‌شده.

کلمه اسلام (از کلمه عربی «سلم» در یکی از معانی چون به باب چهارم برده شود) فرمانبرداری [در برابر خداوند] معنی می‌دهد. و بنا بر این «مسلم» و «مسلمان» یعنی کسی که «اطاعت از خداوند کند». کلمه اسلام ۸ بار در قرآن آمده است^۱. و به موازات این کلمه در قرآن اصطلاح کلمه «ایمان» (از امن یعنی یقین داشتنن (به نجات خویش)) و «دین» نیز دیده می‌شود. اما راجع به اصطلاح اخیر الذکر، اعراب سه کلمه متشابه بصوت «دین» داشتند که معانی مختلف را می‌رساند و هر يك در اصل به معنی دیگری بود: یکی «دین» آرامی - عبری، به معنی «داوری، حکم دادگاه، حکم داوری»^۲. دیگر «دن» و «دین» پارسی میانه که پیش از اسلام وارد زبان عربی شده بود به همان معنی «ایمان». بدین سبب کلمه «دین» به معانی گوناگون به کار می‌رفته. و ممکن بود به طور اعم هر دینی را برساند، ولی بیشتر به دین اسلام اطلاق می‌شده. غالباً عقیدت اسلام را به نام

۱- رجوع شود به قرآن، سوره ۲، آیه ۱۹۹: «ان الدین عند الله الاسلام» در نزد خداوند دین حقیقی همان اسلام است.
۲- شهرستانی، ص ۲۷.

«ایمان» می‌خوانند و مجموع وظایف دینی مسلمانان را با کلمه «دین» بیان می‌کنند. شهرستانی^۱ تعریف کلمه «دین» را - تعریفی که به محمد (ص) نسبت داده شده - به این شرح نقل می‌کند:

این مفهوم شامل «اسلام» یعنی پنج «رکن» اصول دین مسلمانان و ایمان (به حقیقت اسلام) و احسان - نیکوکاری معنوی - است. «ایمان» مستلزم «اعتقاد» و به زبان آوردن آن یعنی «اقرار» و کارهای نیک یا «اعمال» است.

اصل پنج «رکن» ایمان در دوران متقدم اسلامی تکوین یافت. این «ارکان» عبارتند از: ۱/ شهادت (کلمه عربی به معنی «گواهی» از ریشه «شهد» «گواهی کردن»، در باب پنجم «تشهد» اصطلاحاً به معنی «بیان ایمان») ۲/ صلوٰة (جمع عربی آن «صلوات» مترادف «نماز» فارسی)، ۳/ صوم (عربی است. معادل عبری میانه som)، ۴/ زکوة - یا احسان اجباری (عربی) ۵/ حج (عربی) در مکه و حرم کعبه.

نخستین «رکن» یعنی شهادت با این جمله بیان می‌شود: «لا اله الا الله، محمد رسول الله». تلفظ این کلمات بر هر مسلمانی واجب است^۲ و دواصل لایتغیر یادگم اسلامی را شامل می‌باشد: الف/ اقرار به وحدت خداوند و توحید. و ب/ شناختن رسالت محمد (ص). این دواصل را جداگانه مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

اصل وحدت خداوند یا «توحید» در اسلام به طور پیگیر بیان شده است. اسلام تعلیم می‌دهد که جز «الله» خدایی نیست و چنانچه کسی وجود خدایان دیگر را جایز بشمرد گناه کبیره مرتکب شده. چنانکه گفتیم^۳ پیش از اسلام و در ازمنه بت پرستی و شرک، اعراب شمالی «الله» را، همانند خدای واحد، بلکه همچون خدای اعلا و تعالی می‌شناختند. کلمه «الله» از «اله» عربی مشتق است (به معنی «خدا») به طور اعم. از ریشه سامی «ال» و یا «ایل» در زبان عبری *eloah*^۴ و سریانی *alaha, eloha*...

محمد (ص) اصل تثلیث مسیحیان (واحد سه صورت، یا تثلیث خدای واحد) را رد کرد. این اصل لایتغیر مسیحیت که بر پایه فلسفه صوری و استنتاجی یونانی بنا نهاده شده در نظر محمد (ص) متناقض آمد (یک نفر در وجود سه نفر). ساده تر بگوییم وی تثلیث را «شرک» می‌شمرد (کلمه عربی «شرک» به معنی «برای خدا شریک قائل شدن» است) بنا به تعالیم اسلام وجود

۱- شهرستانی، ص ۲۷. ۲- کافری که در برابر گواهان این کلمات را ادا کند مسلمان می‌شود (مکر اینکه مرد کافر به عنوان نمونه دستوری و نحوی، این جملات را ادا کرده باشد). غیر مسلمانی که بخواهد اسلام آورد در محکمه قاضی باید حاضر شود، و در آنجا کلمات شهادت را در حضور گواهان مسلمان ادا کند. ۳- رجوع شود به مقدمه. ۴- شکل دستوری جمع elohim در کتاب مقدس یهود (یا عهد عتیق مسیحیان) به معنی مفرد یعنی «خدا» استعمال شده. اصطلاح elohim از دوران شرک باقی مانده بوده.

خداوند شریک ندارد، و از ماددزاده نشده، و نزائیده و پسران و دخترانی ندارد. این سخنان که متوجه اصول لایتغیر تثلیث مسیحیت است، بیشتر علیه شرک و بت پرستی باستانی اعراب است، که خدایان مذکر و مؤنث بسیار داشتند. اسلام علی‌الرسم «خدایان دورغین» مشرکین را برای تشخیص آنها از خدای یکتا یا «الله»، اصنام و اوثان (مفرد عربی آنها: «صنم» و «وثن») نامید.

بنا به تعالیم اسلامی خدا «واحد»^۱ به خویشتن و برای خویشتن موجود است و «حسی» است^۲ و لایزال است «الصمد»^۳. و اول است و آخر است و ظاهر است و باطن است و به همه چیز داناست - هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بكل شیء علیم^۴ او خدای دوجهان یا «رب العالمین» است^۵ او ملک مقدس یا «الملك القدوس»^۶ است، صاحب روز بازپسین یا «مالك يوم الدين» است^۷، بهترین داور است «خیر الحاکمین»^۸، اوروشنایی «النور» است^۹، «الحق» است^{۱۰} او «خالق» است^{۱۱}، زندگی بخش «المحیی» است و مرگ ده «الممیت» است، او «آدمی» را از لخته خون آفرید^{۱۲} و به آدمی دانش را از طریق قلم عطا کرد^{۱۳}. او به آدمی از رنگ کردن نزدیکتر است و «نحن اقرب الیه من حبل الوريد»^{۱۴}، او «قادر» است^{۱۵}، «قوی» است، «علیم» است، و «وسمیع» و «بصیر» است^{۱۶} و الخ. در قرآن صفات بسیار دیگری نیز برای خداوند ذکر شده است. اسلام نیز، مانند مسیحیت، خدا را به دو صورت تصویر می‌نماید: از یک سو خدایی مهیب و سخت و مقتدر (الجبار)^{۱۷} که نافرمانان را با آتش شعله‌ور تهدید می‌کند^{۱۸} و بی‌ایمانان را با آتش جاودانی دوزخ^{۱۹} می‌ترساند. او هر که را بخواهد از راه بر کنار می‌کند و هر که بازگشت کرد (به نزد خویش) رهبری می‌کند «ان الله یضل من یشاء و یرحم من یرحم»^{۲۰}. از دیگر سو جلایی رحیم و رحمن (الرحمن الرحیم)^{۲۱} که بخشاینده گناهان است (الغفور، الغفار)^{۲۲} و دهنده است (الواهب) رزق دهنده است (الرزاق) و دوست دارنده است (الودود)^{۲۳}.

در قرآن راجع به خداوند به اصطلاحاتی بر می‌خوریم که صورتی ماوراء الطبیعه را به او نسبت می‌دهند و دیگر اصطلاحات که خدا را تشبیه به انسان می‌کند. (شبه انسان از کلمه یونانی «آنتروپوس» به معنی «آدمی» و «مورف» به معنی «مثل، شبیه») و گفته شده که بر تختی

۱- در بسیاری از جاهای قرآن. ۲- قرآن، سوره ۲، آیه ۲۵۶ و سوره ۳، آیه ۲. ۳- قرآن، سوره ۱۱۲، آیه ۲. ۴- قرآن، سوره ۱۵۷، آیه ۳. ۵- قرآن، سوره ۱۸، آیه ۲. ۶- قرآن، سوره ۲۳، آیه ۱۵۹. ۷- قرآن، سوره ۱۶، آیه ۱. ۸- قرآن، سوره ۱۶، آیه ۴. ۹- قرآن، سوره ۱۷، آیه ۸۷ و دیگر جاهای قرآن. ۱۰- قرآن، سوره ۲۴، آیه ۳۵. ۱۱- قرآن، سوره ۲۲، آیه ۶: «ذک ان الله هو الحق» در بسیاری از جاهای دیگر قرآن. حق گذشته از این، «حقیقت مطلق» نیز معنی می‌دهد. ۱۲- قرآن، سوره ۵۹، آیه ۲۴. ۱۳- قرآن، سوره ۹۶، آیه ۲. ۱۴- قرآن، سوره ۱۹۶، آیه ۴. ۱۵- قرآن، سوره ۱۶، آیه ۵۵. ۱۶- قرآن، سوره ۲، آیه ۲۵. ۱۷- هر سه صفت در بسیاری از جاهای قرآن آمده است. ۱۸- قرآن، سوره ۵۹، آیه ۲۳. ۱۹- قرآن، سوره ۱۸، آیه ۹۲، آیه ۱۴. ۲۰- قرآن، سوره ۱۱۰، آیه ۸. ۲۱- قرآن، سوره ۱۱۳، آیه ۲۷. ۲۲- در چندین جای قرآن. ۲۳- قرآن، سوره ۱۷، آیه ۱۵۳ و بسیاری جاهای دیگر. ۲۴- قرآن، سوره ۱۱، آیه ۹۰ و سوره ۸۵، آیه ۱۴.

نشسته (علی العرش استوی)^۱ و دست دارد (... و قالت الیهود یدالله مغلوله...)^۲ و چشم دارد^۳ و روی دارد^۴ و الخ. این تصویر مطابق سطح رشد فکری اعراب آن زمان است. زیرا که ایشان خدایان عهد پیش از اسلام خویش، یعنی زمان جاهلیت را، چنین در نظر مجسم می کردند. در عین حال قرآن صریحاً نمی گوید که این اصطلاحات را باید به معنی حقیقی تلقی کرد یا مجازی و تشبیهی [۸۳]. بعدها، چون اصول لایتغیر اسلامی مدون گشت (قرن دوم تا سوم هجری) از مسلمانان جمعی [بسیار اندک از حنابلة سطحی] طرفدار تشبیه شدند و اغلب مخالف آن.

چنانکه گفته شد عقیده مسلمانان درباره خدا مبتنی به توحید محض است و خدا را مرکز می داند. فکر اصلی قرآن عبارت است از خداوند و وحدت او. او مطلق است در خود و برای خود وجود دارد. عالم مخلوق اوست. اما درباره اینکه رابطه میان خدا و عالم و میان خدا و آدمی چگونه است، برای این پرسشها در قرآن پاسخ روشنی وجود ندارد. ظاهراً در نظر خود پیامبر نیز این سئوالات چندان شایان توجه نبوده [۸۴]...

اسلام به وجود فرشتگان (ملائکه) و از آن میان چهار فرشته درجه اول (ملائکه مقربین) معتقد است. این چهار عبارتند از: جبرئیل که وحی خداوند را به پیامبران می رساند. میکائیل که به همه موجودات رزق می رساند، عزرائیل^۵، ملك الموت، که ارواح را قبض می کند و اسرافیل ملك رستاخیز همه مردگان و «روز بازپسین» که با شیپور (صور) خود آمدن آن روز را خبر می دهد. فرشتگان ازلی نیستند و مخلوق خداوند، خدمتگزاران و فادار اویند و واسطه میان خدا و آدمیانند^۶. این تصاویری که درباره فرشتگان ذکر شد، خاص اسلام و ابداع آن نیست و ملائکه و حتی نامهای ملائکه مقربین از یهود و نصاری اخذ شده. ولی برعکس معتقدات یهود و نصاری، اسلام منزلت ملائکه را پایین تر از پیامبران می داند. هر فرد آدمی دو ملك نگهبان دارد.

«ابلیس» (که صورت تحریف شده «دیابولس» یونانی است) یا شیطان (عربی از کلمه حبشی «ساتانا») در معتقدات اسلامی نیز مانند روایات یهود و مسیحیان ملکی [۸۵] است که منحط و ساقط شده و خداوند او را رانده و لعنتش کرده است. با این حال داستانی که مسلمانان درباره سبب لعن خداوند بر ابلیس ذکر می کنند بدیع و اصیل است: ابلیس از تعظیم کاملترین مخلوق خدا، یعنی آدمی سر باز زد و حال آنکه دیگر فرشتگان همه به فرمان خداوند تعظیمش نمودند. و خداوند ابلیس را به «جهنم» (کلمه عبری - عربی) فرستاد و همه گناهکاران نیز در پی او به آنجا

۱- قرآن، سوره ۲۰، آیه ۵ و جاهای دیگر. ۲- قرآن، سوره ۲۰، آیه ۶۴ و جاهای دیگر. ۳- قرآن، سوره ۵۴، آیه ۱۴. ۴- قرآن، سوره ۲، آیه ۱۱۵؛ روی (وجه) خدا در جاهای دیگر هم آمده. [۸۲]
۵- نام او در قرآن پیامده ولی در معتقدات مسلمانان جای مهمی دارد. ۶- قرآن، سوره ۲۰، آیه ۳۹، ۴۲. از میان ملائکه عادی نام «نکیر و منکر» که در شب اول قبر به بازجویی مردگان می پردازند و همچنین «رضوان» که در بان بهشت است ذکر شده.

خواهند رفت^۱.

اسلام داستان تورات را درباره گناه و سقوط نخستین آدمیانی که خداوند خلق کرد - (آدم و حوا) و اینکه آنان به تلقین ابلیس مرتکب گناه شدند و ابلیس ایشان را وسوسه کرد و همچنین طرد ایشان را از بهشت زمینی، قبول دارد.

محمد (ص) اعتقاد اعراب پیش از اسلام را به ارواح سرکش طبیعت - یعنی جن و جینان حفظ کرد. اجنه در اسلام مخلوق الله می باشند که از آتش سوزان (من نار السموم) و پیش از آدمیان خلقشان کرد^۲. برخی از ایشان اسلام آوردند و باقی «کافر» باقی ماندند. مسلمانان بعدها اعتقاد به «دیوان» را از زرتشتیان به وام گرفتند. دیوان یعنی شیاطینی که تابع ابلیسند و دشمن آدمیان و خدایانند^۳.

تعالیمات اسلامی، درباره پیامبر محمد (ص) رابطه نزدیک با تعالیم کلی مربوط به پیامبران و کتب مقدسه که خداوند به وسیله ایشان برای آدمیان فرستاده (و در دیگر ادیان دیده می شود) دارد. بنا به تعالیم اسلامی (که بیشتر از یهود و نصاری مأخوذ است [۸۶]) ولی اسلام در آن دست برده پیامبران درجه اول «فرستادگانی» (عربی «رسول» که جمع آن «رسل» است) بوده اند که هر یک به سوی قبیله یا قومی فرستاده شدند. پیامبران عادی (به عربی - عبری: «نبی») بسیار بودند و مواعظ و تبلیغاتی را که رسولان آغاز کرده بودند ادامه دادند.

اسلام رسولانی را که در تورات آمده به سمت پیامبران مرسل یا درجه اول می شناسد، به شرح زیر: آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی مسیح. از داستانهای زمان جاهلیت سه نام زیر - یعنی شعیب و هود و صالح را بدان افزودند^۴. محمد (ص) با زبیر رسول شناخته شده. از مفاد قرآن به هیچ وجه چنین مستفاد نمی گردد که محمد خویش را بالاتر از «رسولان» پیشین شمرده باشد. وی پیامبران سابق و به ویژه ابراهیم و موسی و عیسی را اسلاف خویش می شناخته است [۸۷] ولی بعدها مسلمانان محمد (ص) را همچون بالاترین رسول در میان رسولان بزرگ داشتند و بزرگداشت او احترام به دیگر رسولان را تحت الشعاع قرار داد.

نامهای برخی دیگر از پیامبران از تورات اخذ شده [۸۸]: از عهد عتیق: لوط و ایوب و هارون و داود و سلیمان و الیاس^۵، واسحق و یعقوب و یونس و غیره. از عهد جدید: زکریا و یحیی، تمیید دهنده و مریم عذرا.

بعضی از پیامبران که نامشان در داستانهای اسلامی آمده بعدها با پیامبران مذکور در تورات

۱- قرآن، سوره ۱۱۵، آیه ۲۶-۴۴ و جاهای دیگر. ۲- قرآن، سوره ۱۱۵، آیه ۲۷. ۳- ایشان نیز شیطان نامیده می شود و حال آنکه نام ابلیس فقط به مملکی که ساقط شده و سر کرده شیاطین و سلطان تاریکی است اخلاق می شود. ۴- به گفته قرآن هود به نزد قبیله عاد (در تورات عاد - قرآن، سوره ۷، آیه ۶۵ و بند) و صالح به قبیله تمود فرستاده شده بود (قرآن، سوره ۷، آیه ۷۳ و بند). ۵- در قرآن: الیاسین [۸۹].

یکی دانسته شدند: مثلا ذوالکفل با خنوخ و خضر با الیاس (خضرا الیاس). اسلام نام اسکندر مقدونی را هم به فهرست پیامبران عادی (نبی) افزود (الاسکندر ذوالقرنین [۹۰] - یعنی دوشاخ)^۱ و همچنین جرجیس مسیحیان را و غیره. سرانجام گفتند که ۳۱۳ پیامبر مرسل و قریب ۱۲۴ هزار نبی یا پیامبر عادی (نبی) وجود داشته است. محمد (ص) آخرین و بزرگترین پیامبر و خاتم النبیین شناخته شد. پس از وی پیامبری نمی تواند باشد. محمد (ص) مدعی معجزات نشد گرچه بروز معجزات را از طرف پیامبران پیشین و به ویژه عیسی انکار نکرد. ولی روایات بعدی مسلمانان برای محمد (ص) نیز معجزاتی قائل شدند.

ذکر نام پیامبران عهد عتیق در قرآن بیشتر بر اساس تلمود و مدرش و کمتر بر تورات مبتنی است، با این وصف گفته های قرآن از بعضی جهات با روایات یهود فرق دارد. مثلا ابراهیم به عربستان می آید و حرم کعبه را می سازد و پسر او اسماعیل^۲ (از هاجر) جانشین بلا فصل اومی گردد. اسماعیل طبق روایات کهن سرخاندان اعراب است.

درباره عیسی مسیح (به عربی «عیسی المسیح» مأخوذ از «مشیخ» [۹۱] عبری مترادف کلمه یونانی «خریستوس» یعنی کسی که روغن مقدس به پیشانی و برای تبرک مالیده باشد). قرآن بیش از دیگر پیامبران سخن می گوید. بعضی از سوانح مذکور در قرآن به ویژه با آنچه در «انجیل کودکی مسیح» آمده مطابقت دارد ولی احتمالا مستقیماً نقل نشده...

از لحاظ محمد (ص) عیسی فقط فرزند مریم^۳ و «عبد» خداوند^۴، و یکی از شش پیامبر مرسل است^۵. و از طرف دیگر قرآن تولد مسیح را از مریم باکره می پذیرد و در این باره به تقریب همان گفته های انجیل را^۶ باز می گوید. به گفته قرآن آبتنی و تکوین نطفه عیسی در رحم مریم بر اثر تلفظ يك کلمه «کن» (پاش - بشو)^۷ از طرف خداوند صورت گرفت «انما المسیح عیسی ابن مریم رسول الله و کلمته القاها الی مریم و روح منه...»^۸ در قرآن داستان زکریا و یحیی تمهید دهنده طبق روایت انجیل منقول است...

در قرآن داستان مصلوب ساختن و زنده شدن مسیح که در انجیل آمده وجود ندارد و در عوض گفته شده که یهود می خواستند مسیح را مقتول سازند ولی نکشتند زیرا که خداوند وی را نجات داد و به جای او شخصی را که شبیه وی بود مصلوب کردند^۹. این داستان بعدها

۱- قرآن، سوره ۱۱۸، آیه ۸۲-۹۸. ۲- قرآن، سوره ۲، آیه ۱۲۴-۱۲۸، ۱۳۲. اسماعیل نیز به پیامبری شناخته شده. به پیامبران مرسل، در اسلام صفاتی داده شده. مثلا: ابراهیم، خلیل الله، موسی، کلیم الله. و عیسی: روح الله. ۳- قرآن، سوره ۳، آیه ۴۵ و بسیاری جاهای دیگر. ۴- قرآن، سوره ۴۳، آیه ۵۹. ۵- قرآن، سوره ۴، آیه ۱۵۷، ۱۶۳ و جاهای دیگر. ۶- قرآن، سوره ۳، آیه ۲۹ و بعد. ۷- قرآن، سوره ۳، آیه ۴۵. ۸- قرآن، سوره ۴، آیه ۱۷۱. ۹- قرآن، سوره ۴، آیه ۱۵۷: «شبه لهم» - بعضی از مفسرین اینجا را این طور فهمیدند: شبه عیسی را مصلوب ساختند، یعنی شبیهی را که خدا پدید آورده بود تا دشمنان عیسی را فریب دهد.

تفسیرات و تعبیرات فراوانی را از طرف روحانیان مسلمان برانگیخت. روایتی وجود دارد که به جای مسیح سیمون سیرناکی مصلوب شده بود. قرآن عروج عیسی را می‌شناسد و معجزات گوناگون به‌وی نسبت می‌دهد که در انجیل رسمی نیامده ولی در «انجیل (مجعول) کودکی مسیح» منقول است، از آن جمله که، عیسی بی‌درنگ پس از تولد سخن گفت و از گل پرندگان می‌ساخت و به آنها جان می‌داد و الخ.

بنا به گفته قرآن، رسالت پیامبری محمد (ص) را عیسی پیشگویی کرده بود: «ای پسران اسرائیل! من از طرف خداوند به نزد شما فرستاده شده‌ام و قانونی را که در دست شماست تأیید می‌کنم و مژده می‌دهم درباره رسولی که بعد از من خواهد آمد و نامش احمد است»^۱ این جای قرآن مبتنی بر انجیل یوحناست. در آن انجیل عیسی به مؤمنان وعده داده که «پاراگلت» یعنی «تسلی دهنده» نزد ایشان خواهد آمد.^۲ مسلمانان معتقدند که این جمله انجیل تحریف شده، و به جای «پاراگلت» (کلمه‌ای است یونانی به معنی «تسلی دهنده») باید «پریگلت» [فارقلیط] خوانده شود («پریگلت» به زبان یونانی یعنی همان «احمد» و «محمد» (ص) عربی).

چون ستایش عیسی در اسلام آمده و در ضمن قرآن می‌گوید آن کسی که عیسی به نام پاراگلت یا تسلی دهنده آمدنش را پیشگویی کرده همان محمد (ص) (پریگلت) است، این خود موجب شد پس از فتح سوریه (شام) و مصر و به ویژه افریقای شمالی و اسپانیا به دست اعراب، مسیحیان آنجا به طیب خاطر اسلام آورند - به خصوص که موقیتهای نظامی اعراب در قرنها اول و دوم هجری این اندیشه را در مغزهای معاصران برانگیخته بود که خداوند خود حامی و نگهدار تازیان است.

تعلیمات اسلامی درباره پیامبران با اصل وحی خدایی، که از طریق پیامبران مرسل و انبیا بر اقوام نازل می‌شده، رابطه نزدیک دارد. مثلاً به گفته قرآن، صحف، کتاب خدا را، ابراهیم^۳ و موسی^۴ و داوود^۵ و عیسی^۶ از خدا دریافت داشتند. موسی تورات را گرفت و داوود زبور را و عیسی انجیل را. ولی طبق مندرجات قرآن کتابهای آسمانی که خداوند به یهود و نصاری داده بوده بعدها به دست ایشان تحریف شد و به صورت اول محفوظ نماند.^۷ مسلمانان معتقدند که گذشته از این چهار کتاب^۸ ده کتاب بر آدم و ۵۰ کتاب بر شیت و سی کتاب بر ادیس (علی‌الرسم او را با خنوخ تورات یکی می‌دانند) و ده کتاب بر ابراهیم نازل شد - به طوری که مجموع کتابهای مقدس

۱- قرآن، سوره ۶۱، آیه ۶، کلمه «احمد» از لحاظ معنی همان «محمد» است و از ریشه حمد به معنی «ستودن» و از اینجا «احمد» به معنی «ستوده» و «محمد» به معنی «ستوده شده» است. ۲- انجیل یوحنا، باب ۱۶، ۷. ۳- قرآن، سوره ۸۷، آیه ۱۹، سوره ۵۳، آیه ۳۷ و بعد. ۴- قرآن، سوره ۲۲، آیه ۲۳، سوره ۳۳، آیه ۷ و جاهای دیگر. ۵- قرآن، سوره ۳۸، آیه ۲۲ و بعد. ۶- قرآن، سوره ۱۵، آیه ۴۶ و سوره ۵۷، آیه ۲۷ و جاهای دیگر. ۷- قرآن، سوره ۲، آیه ۷۵ و سوره ۳، آیه ۷۱ و سوره ۴، آیه ۴۶ و سوره ۵، آیه ۱۶. ۸- یعنی صحف ابراهیم و تورات و زبور و انجیل.

۱۰۴ بوده است. طبق تعلیمات اسلامی همه کتابهای منزل فقط از لحاظ شکل ظاهر و صورت بیان و زبان و ترتیب تنظیم باقرآن تفاوت داشته و از حیث مضمون و محتوی کاملاً همانند قرآن بوده‌اند. بنابراین چنین برمی آید که «کلام الله» یعنی قرآن از ازل وجود داشته و در ازمینه مختلفه مضمون آن به واسطه پیامبران به عامه ناس ابلاغ می گردیده است. بعدها بدین سبب حکم اسلامی درباره منزل بودن و مخلوق نبودن قرآن پدید آمد.^۱ دیگر اینکه اگر کلامی که به ابراهیم و موسی و داود و مسیح و دیگر پیامبران نازل شد، از لحاظ مضمون تفاوتی نداشته پس بنا بر این چنین نتیجه گرفته می شد که اسلام دینی نوین نبوده و همان کیش حقیقی و ازلی اعتقاد به وحدت خداوند است که از دوران قدیم پیامبران مرسل تبلیغ می کرده‌اند.

افسانه مسیح دروغین یا ضد مسیح (به عربی المسیح الدجال - «مسیح کذاب» یا فقط «الدجال» به معنی «فریب کار») را مسلمانان از مسیحیان اخذ کردند. دجال باید پیش از «آخر دنیا» ظهور کند و همچون خادم ابلیس و دشمن خدا و خداپرستان عمل نماید. بنا به روایات اسلامی دجال به صخره‌ای در کرانه دریا مسجون و مقید است و شیاطین برای او غذا می‌برند.^۲ او زمانی ظهور می‌کند که یاجوج و ماجوج (قبایل وحشی افسانه‌ای که نامشان در تورات آمده و در مکانی در اعماق آسیایزنگی می‌کنند) دیواری را که اسکندر مقدونی در برابر حملات ایشان بنا کرده خراب کرده باشند.^۳ بنا به روایات متفاوت دجال در کوفه و یا در محله یهودیه^۴ اصفهان و یا در خراسان ظهور خواهد کرد. وی بر سراسر زمین سلطنت خواهد کرد و همه مؤمنان را به صورت وحشتناکی مورد تعقیب و ایذا قرار می‌دهد و همه معابد را منهدم می‌سازد. ولی دوران سلطنت او بیش از چهل روز طول نمی‌کشد و زان پس توسط «مهدی» سرنگون و مقتول خواهد شد. مهدی که از طرف خداوند فرستاده شده تجدیدی [۹۲] در دین پدید می‌آورد (در آغاز مهدی را همان مسیح می‌دانستند [۹۳] ولی بعدها شخص دیگری معرفی می‌شده). زان پس ظهور ثانوی مسیح وقوع خواهد یافت و بعد از آن رستاخیز همه مردگان پیشین^۵ و «قیامت کبری و داوری مهیب» در مورد همه آدمیان، اعم از زنده و مرده، صورت خواهد گرفت. دادگاه را مسیح می‌گشاید و بی‌درنگ اظهار می‌دارد که هرگز خویشان را خدا نخوانده بوده و مسیحیان تعلیمات و گفته‌های وی را تحریف کرده‌اند. پس از آن همه آدمیان زنده و مردگان برخاسته اعم از مسلمان و کافر از برابر دادگاه خداوندی خواهند گذشت. و نامه اعمال بد و خوب همه آدمیان - به

۱- رجوع شود به فصل ۳ و ۸. ۲- شاید این بخش انعکاسی از افسانه باستانی یونانی- یعنی داستان پرومته که توسط زئوس به صخره زنجیر شده باشد. ۳- ظاهراً در این افسانه تصویر مبهمی از دیوار بزرگ چین که منتقد بوده اند گویا توسط اسکندر مقدونی برای جلوگیری از حمله سحراشینان ایجاد شده بوده - منعکس شده است. ۴- در مسالک و معالک مسطخری «جهودستان» آمده. ۵- به عقیده مسلمانان صور اسرافیل روز قیامت را اعلام خواهد کرد.

استثنای پیامبران و شهیدان - به ایشان عرضه خواهد گشت. و در ترازو سنجیده خواهد شد و گروهی از آدمیان شایسته بهشت گشته و جمعی به دوزخ (جهنم) افکنده خواهند شد...^۱ مسلمانان نیز مانند مسیحیان معتقدند که توقف مردگان در دوزخ یا بهشت [برزخی] موقتی است و در روز قیامت سرنوشت ایشان به طور قطع معلوم خواهد شد.

نظر اسلام درباره دوزخ نیز از نظر ماهیت، بانظر زرتشتیان و یهود و مسیحیان تفاوتی ندارد و در نظر این ادیان نیز به نوبه خود معتقدات یونانیان باستان و آشوریان منعکس شده است (در افسانه عشرت). نام دوزخ را مسلمانان از یهود اخذ کرده اند و «جهنم» از *ge hinnom* عبری یعنی «درهٔ هنم»^۲ و «جهنم» انجیل گرفته شده است. دوزخ را چنین می نمایند که از هفت «دروازه» یعنی شعبه یا طبقه تشکیل شده که هر یک از آنها برای گروه ویژه ای از گناهکاران تخصیص داده شده است. طبقات جهنم بر روی هم قرار گرفته و قیف گونه وسیع و عظیمی را تشکیل می دهند.^۳ بر فراز سراسر جهنم پلی باریک به نازکی مو، موسوم به پل صراط، کشیده شده است (معنی تحت اللفظی در عربی «راه و جاده» است و شاید از کلمه لاتینی *stratum* - صتراتوم - که درست همین مفهوم را می رساند گرفته شده باشد). همه مردگان باید از این پل بگذرند. راستکاران آزادانه از آن عبور می کنند و گناهکاران در خلأ بی انتها سقوط خواهند کرد. عذابهای جهنم بسیار گوناگون است و برای گروههای مختلف گناهکاران متفاوت، ولی در همه عذابها نقش اصلی را آتش بازی می کند. قرآن به طور وضوح معلوم نمی کند که عذاب جهنم ابدی خواهد بود یا نه. بعدها بسیاری از علمای مسلمان معتقد شدند که دست کم در مورد مسلمانان عذاب جهنم ابدی نخواهد بود. عقیده ای درباره نوعی برزخ یا اعراف تکوین یافت. امام اشعری ابدیت عذاب جهنم را رد می کند و به حدیث نبوی که «او (خداوند) آدمیان را پس از آنکه سوختند و زغال شدند از جهنم خارج می کند» استناد می نماید. این عقیده که عذاب جهنم ابدی نیست (البته در مورد مسلمانان) در اسلام رواج یافته است.

نظر مسلمانان درباره بهشت نیز بر روی هم (نام بهشت - «فردوس» - را مسلمانان، به واسطه یونانیان، از ایرانیان گرفته اند) دارای معتقدات اصیل است. از آن جمله است موضوع جوانان بهشتی یا غلمان که به خدمت مؤمنان کمر می بندند و دوشیزگان سپیدروی و سیاه چشم یا حوریان بهشتی (به عربی «حور» یعنی «سیاه چشمان») که در جنت سمت معشوقگان مؤمنان را

۱- با در نظر گرفتن اینکه چنین داوری در مورد میلیونها آدمی، صرف زمان بسیار طلب می کند، گویند که روز رستاخیز و داوری ۵۰ هزار سال طول خواهد کشید. ۲- این دره نزدیک اورشلیم قرار داشته، و بت مولوخ [یا مولک] که در برابر آن آدمیان را قربانی می کردند، در آنجا برپا بوده است. بدین سبب یهودیان موجد از درهٔ هنم نفرت داشتند. ۳- م. آسین بالاسیوس اسلامشناس اسپانیایی ثابت کرده که در دوران متأخر قرون وسطی داستان جهنم که توسط مسلمانان دستکاری شده بوده متقابلاً در میان مسیحیان تأثیر کرده است. از آن جمله این تأثیر در «دوزخ» دانت مشهود است.

خواهند داشت. ر. دوزی عقیده سل را که می گوید افسانه حوریان از زرتشتیان گرفته شده رد کرده است.^۲ مؤلفان مسلمان بر روی هم بهشت را باغی مجلل و پرسیایه می دانند، باروها و نهرها و چشمه سارهای زمزمه کننده و درختان انار و نخلهای بسیار. اما باید گفت که سخن از حوریان بهشتی در سوره های متقدم قرآن یعنی سوره های مکی آمده^۳ و در سوره های مدنی یعنی سوره های بعد از هجرت - از نام بردن آنان احتراز شده است [۹۴] ولی تصویر دوشیزگان زیبای بهشتی به حدی در دلای توده مسلمانان جایگیر شد و دل از ایشان برد که در مخیله نسلهای بعدی نیز زنده ماند. قرآن به وضوح از بهشتی که هم برای مردان و هم برای زنان است سخن می گوید. بهشتیان در جنت، با «ازواج مطهره» (جفتیابی پاک) زندگی خواهند کرد^۴. ولی قرآن در بهشت، تقرب و حشر بلاواسطه با خداوند و دیدار او را به مؤمنان نوید نمی دهد...

مسلمانان، دوزخ و بهشت و حوریان بهشتی را مادی می دانند، یعنی برای آنها جنبه مادی وحسی قائلند. در روزگار مانیز توده های مسلمان در این مورد همین نظر را دارند. ولی برخی از متشرعین ظریف و به ویژه عرفا (صوفیان) کوشیده اند مناظر بهشت حسی را ایمانی انگارند، یا گفته اند که بهشت دو صورت دارد: یکی حسی و مادی برای طبایع خشن و پست، و دیگری بهشت روحانی برای ارواح عالیه و ظریفه.

یکی از اصول لایتغیر و متقدم اسلامی عبارت بوده است از تقدیر که در قرآن آمده. بنا بر این اصل، خداوند آدمیان را با پندارها و کردارهای نیک و بد ایشان آفریده و مقدر عده ای را قبلا نجات و فلاح و درستکاری و گروهی دیگر را سقوط و مرگ قرار داده است.^۵ «و ما کان لنفسان تؤمن الا باذن الله» (هیچ کس نمی تواند بدون اجازه خداوند ایمان داشته باشد)^۶. ولی در عین حال گناهکاران و به ویژه بی ایمانان و کفار با آتش ابدی دوزخ تهدید شده اند^۷. تضادی که در این مورد پدید می آمد (یعنی رد و انکار آزادی اراده آدمی از یک سو و در عین حال مسئول دانستن او در مورد ایمان و اعمال خویش) بعدها درک شد [۹۵]. و آنگاه اصل تقدیر بحث و دعوی عظیمی را در اسلام سبب گشت^۸. ولی در زمان محمد (ص) و جانشینان نخستین و یا خلفای اولین، این اصل یا اصل لایتغیر وسیله و آلت مناسبی برای دولت نوزاد عرب و مسلمان گشت. به موجب اصل مذکور رسالت و پیامبری محمد (ص) و سلطه و قدرت سیاسی وی

۱- ص ۱۳۴ "The Koran" G. Sale
 ۲- قرآن، سوره ۵۵، آیه ۷۵-۷۴ و سوره ۵۶، آیه ۲۲. ۴- قرآن،
 ۳- قرآن، سوره ۱۵، آیه ۳، آیه ۱۵ و سوره ۴، آیه ۵۷. ۵- قرآن، سوره ۱۶، آیه ۴۰. ۶- قرآن،
 ۷- قرآن، سوره ۱۰۳، آیه ۱۱۳ و در بسیاری جاهای دیگر. ۸- رجوع
 شود به فصل هشتم و نهم.

در مدینه و زان پس در سراسر عربستان و استقرار حکومت جانشینان او از روز ازل تعیین شده بود. این اصل به قدرت منتهی می‌شد. در طی فتوحات اعراب قدرت محرك و مشوق بیباکی و دلیری جنگجویان یعنی «مجاهدان راه دین» بوده است. لحظه مرگ هر کس را قبلاً خداوند از روز ازل تعیین کرده و بنا بر این هیچ خطری در کارزار نباید جنگاوران را بترساند و آنچه مقدر است در لحظه معهود وقوع خواهد یافت.

اکنون به تشریفات دینی و فرایض اخلاقی اسلام می‌پردازیم. چنانکه پیش گفتیم این جنبه تعالیم دینی، یعنی تشریفات، در بدو اسلام مقام والاتری را، بیش از شریعت و اصول لایتغیر آن اشغال کرده بود. اینکه از «پنج رکن ایمان» فقط «رکن» نخستین (یعنی توحید و رسالت پیامبری محمد) مربوط به اصل لایتغیر شریعت (دگماتیک) است و چهار «رکن» دیگر - که هم اکنون به مطالعه آنها خواهیم پرداخت شامل دستورات تشریفاتی و اخلاقی است - خود مبین این گفته است (نماز، روزه، زکات، حج).

«رکن» دوم اسلام دعای مرسوم و مدون مسلمانان است که به عربی «صلاة» و به فارسی «نماز» نامیده می‌شود و تابع تشریفات معین و مشخصی است. باید طبق دستور مقرر به عربی ادا شود و در ساعتهای معینی از شبانه روز و حتی المقدور در مسجد (مسجد محله یا روستا) برگزار گردد.^۱ نماز با حرکات مخصوصی توأم است (بلند کردن دست، خم کردن سرو کمر، به زانو در افتادن، سجود و غیره). هر دور حرکات نماز، توأم با ادای کلمات، رکعت نامیده می‌شود.^۲ هر نماز شامل ۲-۴ رکعت است، بر حسب موقع و وقت شبانه روز. ضمناً نماز گزار باید به سوی شهر مقدس مکه و کعبه آن روی کند. این سمت را «قبله» می‌نامند (عربی ۴).

ترتیب برگزاری نماز مقرر چنین است: شخص مؤمن «سجاده» (عربی) یا فرشی را که بر آن باید نماز گزارد - و گویی او را از جهان بیرونی جدا می‌سازد - می‌گسترند (در مسجد، در خانه، در هوای آزاد. فقط محل نباید ناپاک باشد، مثلاً در مسلخ و قتلگاه و مستراح و غیره گستردن سجاده ممنوع است). مؤمن بر سجاده می‌ایستد و به صدای بلند و با دل «نیت» می‌کند که فلان نماز (نماز بامداد و یا نیمروز و غیره) را به خاطر خدا می‌گزارد. سپس شخص مؤمن نماز را به طریقی که در دستورات اسلام رسیده به جای می‌آورد.

در آغاز عادت بر این قرار گرفته بود که شبانه روزی سه بار نماز گزارند و این نکته در

۱ - حتی در سورتی که نماز گزار معنی کلمات را نفهمد و در مورد مسلمانان غیر عرب غالباً چنین است.
 ۲ - ولی نماز را می‌توان در خانه و یا در هوای آزاد نیز گزارد. (دربارهٔ مساجد محله و مساجد جامع و مساجد جمعه، به بعد رجوع شود).
 ۳ - تصویر مسلمانان را به هنگام گزاردن نماز و در وضعیتهای مختلف در کتاب آ. میولر تحت عنوان «تاریخ اسلام» مجلد ۱ ص ۲۱۶-۲۱۷ بنکرید. همچنین رجوع شود به ضمیمه کتاب I. Mouradjea d'Ohsson. "tableau de l'Empire Ottomane" Paris, 1788 ص ۴۴ در این ایام غالباً سمت قبله را به یاری قطب نما معین می‌کنند.

قرآن نیز منعکس شده است، ولی سرانجام قاعده کلی بر این قرار گرفت که روزی پنج بار ادای نماز شود. این نمازهای شبانه روزی عبارتند از: ۱ / نماز بامداد (به عربی «صلاة الصبح») به هنگام سپیده دم پیش از دمیدن خورشید (۲ رکعت) ۲ / نماز نیمروز یا نماز پیشین (به عربی «صلاة الظهر» - ۴ رکعت) ۳ / نماز پیش از تاریکی یا نماز دیگر (به عربی «صلاة العصر») در فاصله بین نیمروز و غروب آفتاب (۴ رکعت) ۴ / نماز پس از فرونشستن خورشید یا نماز شام (به عربی «صلاة المغرب» بی درنگ پس از غروب آفتاب (۳ رکعت) ۵ / نماز شب یا نماز خفتن، پیش از خواب (به عربی «صلاة العشاء») که عادتاً قریب دو ساعت بعد از نماز شام گزارده می شود (۴ رکعت).

مؤذن (از کلمه عربی «اذن» - به معنی «به نماز خواندن») مسجد، زمان هر نماز را اعلام می کند. مؤذن بی درنگ پیش از آغاز نماز دعوت دوم را به عمل می آورد که «اقامه» (از کلمه عربی «قام» به معنی «برخاستن») نامیده می شود. کلمات اقامه همان کلمات اذان است. سنیان (به استثنای سنیان حنفی) یک بار اقامه [۹۶] می گویند ولی شیعیان دوبار. کتابهای دینی به مؤمنان توصیه می کنند هر بار که شخصاً در خانه یا در هوای آزاد نماز می گزارند، نه در مسجد، خود اقامه گویند. اذان و اقامه هم پیش از هر یک از نمازهای پنجگانه گفته می شود و هم پیش از نماز جمعه (در مسجد جامع).

پیش از نماز وضو یا شست و شویی به عمل می آید. دو نوع شست و شو مقرر است: ۱ / وضوء (عربی) که شست و شویی است جزئی و فقط صورت و دست تا آرنج و پاشنه می شود [۹۷] و پیش از هر نماز صورت می گیرد. ۲ / غسل (عربی) که شست و شوی کامل بدن است و برای پاک شدن از «ناپاکی» (به عربی جنابة) صورت می گیرد. هر شست و شویی نیز مانند نماز در صورتی پذیرفته است که با «نیت» صورت گرفته باشد، یعنی با این اندیشه که عمل برای خاطر خدا انجام می شود (نه منظوری دیگر - مثلاً نه برای پاک کردن جسم به طور اعم)، توأم باشد. در اسلام مفهوم «نجاست» از لحاظ تشریفات دینی با دقت بسیار مدون و مشخص گشته است. این «نجاست» مفهومی است قراردادی، که با ناپاکی جسمانی تفاوت دارد [۹۸]. برای آب غسل و وضو باید از آب جاری استفاده کرد^۲. عادتاً در حیاط هر مسجدی حوضی برای وضو با آب جاری یا فواره وجود دارد. اگر آب برای وضو در دسترس نباشد تیمم با خاک و شن و ریگ هم مجاز است.

در روزهای آدینه به هنگام نیمروز نماز جماعت - یا نماز جمعه (به عربی «صلاة الجمعة»

۱- مثلاً پس از جماع و تماس با جنازه مرده و خوک و سگ و چند مورد دیگر. ۲- در این مورد حتی آب جاری ناپاک و آلوده (از جوی و نهر و رود) از لحاظ تشریفات دینی پاک شمرده می شود.

و به فارسی «نماز آدینه» برگزار می‌شود و اصولاً همه مسلمانان باید حضور داشته باشند. نماز آدینه در مسجدی که به ویژه برای برگزاری آن معین و تخصیص داده شده و مسجد جمعه (به فارسی-عربی «مسجد جمعه» و یا «مسجد جامع») نامیده می‌شود، برگزار می‌گردد. به هنگام نماز جمعه امام^۱ از بالای منبر خطبه (عربی) می‌خواند که دعایی است برای حاکم اسلامی و جامعه مؤمنان. خطبه با وعظ امام توأم است. نماز آدینه به موجب فقه حنفی^۲ ممکن است هنگامی که عده نمازگزاران کمتر از ۴۰ نفر نباشد گزارده شود^۳. در گذشته زنان نیز به هنگام نماز جمعه در مسجد حضور می‌یافتند (ولی البته نه با مردان بلکه در راهروی سرپوشیده و یا در بخش ویژه‌ای از مسجد). اکنون این عادت در ایران که مذهب شیعه دارد محفوظ مانده ولی زنان سنی آسیای میانه به هنگام نماز در مسجد حضور بهم نمی‌رسانند و در خانه نماز می‌گزارند. روز جمعه در نزد مسلمانان فقط روز نماز جماعت شمرده می‌شود نه روز جشن و استراحت (برخلاف شنبه در نزد یهودیان یا یکشنبه نزد مسیحیان). مسلمانان روز جمعه پس از نماز ده‌گانه و کارگاههای خویش را می‌کشایند و مشغول کار روزانه خود می‌شوند.

اسلام گذشته از نمازهای مقرر یاد شده ادعیه دل‌بخوایی را هم به نام «مناجات» (عربی) به رسمیت می‌شناسد که در هر زمان روز و شب (مرجعاً شب) برگزار می‌شود. این ادعیه با نمازهای مقرر این فرق را دارند که به هر زبان و با هر بیان شایسته‌ای ممکن است برگزار شوند. برگزاری این ادعیه مستحب است نه واجب.

«رکن» سوم اسلام روزه یا «صوم» (عربی) است که مؤمنان باید در سراسر ماه رمضان^۴ یعنی در مدت سی‌روز بگیرند و با روزه مسیحیان تفاوت دارد. روزه مسلمانان عبارت از امتناع از فلان یا بهمان غذا و خوراکی نبوده بلکه به طور اعم اجتناب از خوردن هرگونه غذا و شرب هر مشروب و امتناع از هرگونه لذایذ است در طی روز^۵. از سپیده‌دم تا حلول تاریکی، یعنی زمانی

۱- درباره مساجد جامع و مساجد محله به بعد رجوع شود. ۲- درباره اصطلاح «امام» و معانی آن به بعد رجوع شود. ۳- درباره مذهب حنفی (مسلمانان سنی) به فصل پنجم رجوع شود. ۴- هر مسلمانی (و همچنین پیرو دین دیگری که بخواهد وارد مسجد شود و آنجا را ببیند) باید کفش از پا درآورد. به هنگام ورود به مسجد و هنگام نماز سر باید پادستار یا کلاه پوشیده باشد. ۵- رمضان (عربی) - ماه نهم گاهنامه قمری اسلامی. بجاست گفته شود که سال اسلامی به دوازده ماه قمری زیر تقسیم می‌شود: ۱/ محرم ۲/ صفر ۳/ ربیع‌الاول ۴/ ربیع‌الثانی ۵/ جمادى‌الاولی ۶/ جمادى‌الآخری ۷/ رجب ۸/ شعبان ۹/ رمضان ۱۰/ شوال ۱۱/ ذوالقعدة ۱۲/ ذوالحجه. سال قمری ۳۵۴ روز است. و بنا بر این ۱۱ روز از سال شمسی کوتاه‌تر است. بدین سبب مثلاً اگر در سال ۱۹۰۰ مسیحی، اول سال مسلمانان (۱۳۱۸ هـ) مطابق با اول مه بوده در سال ۱۹۰۱ سال جدید اسلامی (۱۳۱۹ هـ) با ۲۵ آوریل مصادف بوده و... بدین منوال همه ماهها و روزها و تواریخ و اعیاد گاهنامه قمری تغییر می‌یابند و ممکن است با هر زمان فصل سال مصادف شوند. برای تبدیل تواریخ گاهنامه اسلامی به اروپایی جداول تطبیقی ف. و یوستنفلد به زبان آلمانی وجود دارد. در زبان روسی رجوع شود به جداول تطبیقی، لنینگراد، چاپ موزه دولتی ارمنستان، ۱۹۴۰. در ایران عهد اسلامی به موازات گاهنامه قمری از گاهنامه شمسی نیز استفاده می‌شده و در مورد نام ماهها اسامی عربی منطقه البروج به کار می‌رفته. ۶- از آن جمله از عطریات و دخانیات و مخدرات و بازیها و تماشاها و نوازشهای زوج و زوجه.

که نخ سیاه و سفید را تشخیص نتوان داد. در عوض به هنگام شب هر چه در حال روزه ممنوع بوده مجاز است و از آن جمله هر غذایی را توان خورد^۱. این ممنوعیت در سراسر ماه رمضان مراعات می‌شود. این صوم را قرآن امر کرده^۲. اگر روزه به علتی موجه شکسته شود (مثلاً به سبب شرکت در «جهاد» و یا مسافرت و یا بیماری) شخص مؤمن موظف است که بعداً ایام گذشته را جبران و یا «قضای روزه» کند. اگر بدون سبب موجه روزه را ترک کرده باشد باید گذشته از جبران ایام گذشته به فقیران صدقه دهد. زنان باردار و شیرده و کودکان و خردسالان از گرفتن روزه معافند و بیماران و ناتوانان و سالخورده‌گان اعم از مرد و زن می‌توانند به جای روزه گرفتن به فقیران صدقه دهند. ولی برخی والدین بسیار متدین حتی کودکان را هم به روزه گرفتن وامی‌دارند.

عملاً گرفتن چنین روزه‌ای برای توانگران دشوار نیست زیرا ایشان می‌توانند در طی شب دوبار سیر غذا بخورند و روز استراحت کنند و در خانه و یا مسجد به قرائت قرآن پردازند و بخوابند. ولی رمضان برای پیشه‌وران و کشاورزان و فقیران و بندگان و مزدوران کشاورزی و خدام به ویژه زمانی که رمضان با تابستان مصادف شود - بسیار سخت است. زیرا در ایام دراز تابستانی در ۳۰-۴۰ درجه حرارت در سایه، باید با تشنگی بدون اینکه قطره‌ای آب بیاشامند، بسازند.

روژه ماه رمضان با عید فطر (عیدالغفر - عربی) - اول شوال و روزهای پس از آن که همواره باشکوه و تشریفات بسیار در مساجد و خانه‌ها برگزار می‌شود - پایان می‌یابد.

اسلام گذشته از روژه واجب روزه‌های مستحب را هم در هر زمان سال مجاز می‌داند.

« رکن » چهارم اسلام صدقه اجباری (زکوة، کلمه عربی به معنی «پاک کردن») است که قرآن برای مسلمانان معین کرده^۳ - در بادی امر زکات را صدقه‌ای می‌شمردند که جماعت باید میان فقیران و بیوه زنان و زنان بی‌پناه و یتیمان و ناتوانان تقسیم کند. ولی از آنجایی که هم از زمان تأسیس جماعت اسلامی در مدینه مفهوم جماعت دینی و دولت یعنی قدرت روحانی و جسمانی مشخص نبوده - مبالغی که بابت زکات از مسلمانان گرد می‌آمده عملاً در دسترس دولت عرب مسلمان قرار می‌گرفته. چیزی نگذشت که این دولت - در زمان خلفای اموی (۶۶۱-۷۵۰ م/ ۵۴۱ تا ۱۳۲ هـ) - در واقع به یک دولت غیر مذهبی مبدل گشت و فقط بخش ناچیزی از جوه گردآورده به عنوان زکات را صرف امور خیریه و یاری به فقیران کرد و باقی را بالتمام خرج رفع نیازمندیهای دولت نمود. بدین طریق زکات، که صدقه‌ای بوده اجباری مأخوذ از مؤمنان، عملاً مبدل به مالیات گشت.

۲- قرآن سوره ۲، آیه ۱۸۳، ۱۸۵.

۱- البته گذشته از گوشت خوک و شراب که به طور کلی حرام است.
۳- قرآن، سوره ۲، آیه ۱۷۷ و سوره ۳۵، آیه ۲۸ و دیگر جاها.

ویژگیهای زکات عبارتند از: زکات را فقط مسلمانان بالغ می‌پردازند و به هیچ وجه، پیروان دیگر ادیان تأدیه نمی‌کنند.^۱ زکات از خانه و یا عایدی بازرگانی و صنعت به میزان يك چهارم یعنی ۲/۵ درصد دریافت می‌گردد، و از دامداری تا میزان ۱۲ درصد. در ایران در دوران متأخر قرون وسطی (از قرن سیزدهم میلادی به بعد) به جای زکات مالیاتهای سنگین دیگری از قبیل «تمغا» (مغولی) که مالیاتی بوده از بازرگانی و صنعت و مالیات «مواشی» (عربی) یا چوپان‌بگی (ترکی) از دامداری و غیره مأخوذ می‌گردیده. اسلام همچنانکه به موازات نماز و روزه مقرر و اجباری، نماز و روزه داوطلبانه و مستحب را اجزای می‌دهد و توصیه می‌کند، به موازات زکات اجباری، صدقه مستحب و داوطلبانه را نیز توصیه می‌نماید. مسلمانان مؤمن این صدقه را برای نجات روح و دستگیری بسیار مفید می‌شمارند و غالباً معمول می‌دارند و یا به طور انفرادی به فقیران و به خصوص درویشان می‌دهند و یا (فئودالها و بازرگانان و به طور عموم اشخاص متمول) وجه نقد و زمین و مستغلاتی به صورت وقف^۲ به مساجد و مدارس و مؤسسات خیریه (بیمارستانها، یتیم‌خانهها و مسافرخانههای غربا و غیره) تخصیص می‌دهند. و معتقدند که این گونه صدقات و اعانات ممکن است کفاره گناهان ایشان شود و از عذاب جهنم نجاتشان دهد.

«رکن» پنجم اسلام «حج» است (به عربی «حج» و به عبری *hag*) یعنی زیارت شهر مقدس مکه و کعبه آن. حج لاقبل يك بار در مدت زندگی واجب است ولی فقط برای مسلمانانی که قادر به چنین سفر دوری باشند، یعنی توانگران و اشخاص مستقل. حج برای فقیران و ناتوانان و زنان و بندگان و به طور اعم برای اشخاص غیر مستطیع که نتوانند خویش را اداره کنند واجب نیست. ولی باین وصف بسیاری از فقیران و زنان مراسم حج را برگزار می‌کنند.

حج باید در موقع عید قربان یا «عیدالاضحی» (به ترکی «قربان بایرام») صورت گیرد. عیدالاضحی یکی از دو عید بزرگ اسلامی است.^۳ [۱۹۹]. این عید مربوط به داستان بنای حرم کعبه به دست ابراهیم پیامبر است و دادن «حجرالاسود» توسط جبرئیل به وی. امکنه مقدسه گوناگون نزدیک مکه (عرفات، چاه زمزم، مزدلفه، منی و غیره) و تشریفات حج با حماسه مشهور و کهن ابراهیم و فرزند وی اسمعیل پیوسته است.

ولی اکنون ثابت شده است که برخی از تشریفات حج شبیه تشریفات قدیمی اعراب زمان پیش از اسلام و دوران جاهلیت است که معنی بدوی آن در زمان محمد (ص) فراموش شده بوده. از آنجایی که اسلام کعبه و «حجرالاسود» را حفظ کرد و باقی گذاشت می‌بایست تعبیری منطبق با روح اسلام برای آن قائل شود. و بدین طریق کعبه کهن مبدل به معبد خلای واحد گشت.

۱- برای پیروان دیگر مالیات سرافقه خاصی که «جزیه» نامیده می‌شده مقرر شده بود (کلمه عربی - مشتق از لغت آرامی «گزیت») در این باره به فصل ششم رجوع شود. ۲- در باره «وقف» رجوع شود به فصل ششم. ۳- عید بزرگ دیگر همانا «عیدالفطر» یا پایان روزه است که بیشتر از آن یاد شد.

در اسلام کعبه این گونه معرفی شده که آدم آنرا بنا کرده و ابراهیم تجدید بنایش نموده و زان پس بت پرستان آنرا اشغال کردند و سرانجام به دست محمد (ص) از آن آلودگی پاک شد...
عید قربان در روز دهم از ماه دوازدهم مسلمانان یعنی ذوالحجه برگزار می شود. فقط مسلمانان حق داشتند در این عید شرکت کنند و حتی سفر و اقامت در مکه و مدینه نیز از حقوق انحصاری آنان بوده. فقط در قرن نوزدهم عده معدودی از اروپاییان (اولین اروپایی شخصی آلمانی بود به نام بورکهاردت که در ۱۸۱۴ قدم به مکه نهاد) به صورت مسلمانان درآمده توانستند به آنجا سفر کنند. از آن میان سنوگ هورگرونی، عرب شناس هلندی، بهترین شرح را در وصف مکه و تشریفات حج به رشته تحریر درآورده است.^۱

کعبه سادگی بدوی خود را حفظ کرده است. فقط عبدالله بن زبیر تشبث ناموفقی در سال ۶۸۵م (۵۶۶ه) به عمل آورد تا کعبه را تجدید بنا کند و این عمل را معاصران وی همچون بدعت گناهکارانه ای محکوم ساختند و دیگر هرگز کسی در صدد تغییر و تبدیل بنای ساده و مکعب کعبه که در وسط محوطه مربع مستطیلی برپاست، بر نیامد و نخواست آنرا به صورت بنای باشکوه تر و مجلل تری درآورد. شایان توجه است که معماری کعبه در دیگر مساجد مسلمانان مورد تأسی و تقلید واقع نگردیده.

علی الرسم زوار هر ناحیه کاروانی تشکیل داده عزم سفر می کردند تا در تاریخ ۷ ذوالحجه وارد مکه شوند و درین راه سری به مدینه - یعنی مرقد پیامبر - بزنند و گاه نیز سفری به اورشلیم یا بیت المقدس کرده به زیارت قبه الصخره که گویند محمد (ص) از آنجا به یاری فرشتگان به معراج رفته می رفتند.

زائری که قدم به [میقات، محل های مخصوص در] خاک مقدس عربستان می گذارد لباس خاص زائران یا احرام (عربی) را به تن می کند. احرام مرکب است از دو قطعه پارچه کمابیش ساده. شخص قطعه ای را به کمر می بندد و قطعه دیگر را بر شانه می افکند و بدین صورت با سر برهنه طی طریق می کند. مراسم زیر جزء تشریفات زیارت کعبه است: زیارت وادی منی، و قوف عرفات (در ۱۲ میلی مکه) که قاضی مکه در آنجا وعظ می کند (۹ ذوالحجه)، دویدن از مزدلفه به منی و سنگ افکندن به سوی شیطان در سه جای بین راه و سرانجام قربانی حیوانی در دره منی (شتر، گاو، گوسفند یا بز). این قربانی در صبح روز دهم ذوالحجه نه تنها در دره منی بلکه در همه سرزمینها توسط مسلمانان به عمل می آید. تشریفات نهایی حج عبارت است از هفت بار طواف کعبه و بوسیدن حجر الاسود. زان پس زائران به سوی سنگ «مقام ابراهیم» می روند و در

۱- C. Snouck Hurgronje. "Mekka" در زبان روسی شرح مفصل تشریفات حج و داستان ابراهیم در کتاب د. دوزی تحت عنوان «تاریخ مختصر اسلام» بخش ۲، ص ۱۱-۱۸ آمده است. رجوع شود به ص ۶۲۲-۶۳۰- A. J. Wensinck. Kába.

آنجا نماز می‌خوانند و از چاه مقدس زمزم آب می‌نوشند. بعد از آن نوبت دویدن بین تپه‌های صفا و مروه می‌رسد. علی‌الرسم زیارت کعبه روز ۱۲ ذوالحجه پایان می‌پذیرد و زائر به‌مبهن خویش باز می‌گردد و از آن به‌بعد لقب محترم «حاجی» را واجد می‌گردد.

به‌موازات حج بزرگ، يك حج كوچك نیز به‌نام «عمره» ثواب است و آن عبارت است از زیارت مکه در تاریخی غیر از روز عید اضحی. در حج عمره همان مراسم حج بزرگ به‌استثنای قربانی - برگزار می‌شود. حج كوچك یا عمره عملی مستحب محسوب می‌شود، ولی (مانند زیارت مدینه) از لحاظ اجر برابر با حج بزرگ محسوب نمی‌گردد.

اسلام وظیفه دینی دیگری نیز برای مؤمنان قائل شده که گرچه جزء «پنج» رکن یا «اصول دین» نیست ولی عملاً در تاریخ اسلام حائز اهمیت کمتری نیست. این وظیفه «جهاد در راه دین» (از کلمه عربی «جهاد» باب سوم به‌معنی «کوشیدن، سعی کردن، مبارزه کردن») یا «غزاه» («غزوه» که جمع آن «غزوات» است (عربی - از «غزاه» غزو) - به‌معنی «لشکر کشیدن، جنگیدن») به تدریج تکوین یافت. نطفه این موضوع را درسوره‌های مدنی قرآن می‌یابیم. اندیشه جهاد در دوران کشورگشاییهای عربان (تقریباً از ۶۳۲ تا ۷۵۱ م / از ۱۱ تا ۱۳۴ هـ) اهمیت تازه‌ای پیدا کرد و آلت و وسیله سیاست جهان‌گشایانه خلفا گشت. و گرچه توسعه طلبی خلفا و جنگهای متفرع از آن سیاست وزان پس‌حربهای دولتهای اسلامی - پدید آمده برویرانه‌های خلافت علیه کشورهای غیرمسلمان، علت‌های اقتصادی و سیاسی داشته و دین صرفاً نقش تابع را در طی آن بازی می‌کرده، مع‌هذا اصل جهاد که مقنن اسلامی به تدریج مدون ساخته بودند در مورد جنگهای مزبور اعمال می‌گشته.

از نظر گاه این اصل سراسر جهان به دو منطقه «دارالاسلام» و «دارالدین» و «دارالحرب» تقسیم می‌گردد. «دارالاسلام» به‌هر کشوری اطلاق می‌شود که تحت حکومت دولت مسلمانان قرار داشته، طبق حقوق اسلامی اداره شود (حتی اگر اکثر نفوس آن کشور مسلمان نباشد). در آغاز حدود «دارالاسلام» منطبق با سرحدات قلمرو خلافت بوده ولی بعدها همه دولتهای اسلامی را چنین خواندند. «دارالحرب» همه کشورهای بودند که نفوس آن غیرمسلمان و «کافر» بوده و یا اگر هم مسلمان بوده‌اند تحت حکومت حکام «کافر» قرار داشته‌اند.^۱

بعضی از مکاتب فقیهان اسلامی گروه دیگری از اراضی را به‌نام «دارالصلح» قبول دارند. اینها سرزمینهای غیرمسلمانی هستند که به‌دست دولتهای غیرمسلمان اداره می‌شوند و آن دولتها

۱- ولی به‌مقتیده بسیاری از قانونگذاران اسلامی - و بویژه مقنن عصر جدید سرزمینهای مسلمان را که به‌دست «کفار» مسخر شده - مثلاً کشورهایی که مستعمره ممالک اروپایی گشته‌اند - نمی‌توان «دارالحرب» شمرده زیرا که «شیوه حکومت غیر اسلامی آن سرزمینها امری غیرمادی است و فقط زمانی که امکان مقاومت در برابر آن موجود باشد باید محملش کرد.»

خود را دست‌نشانده و تابع و خراجگزار دولت اسلامی می‌دانند. در قرون وسطی گرجستان و نوبیه چنین بودند. از لحاظ نظری مسلمانان بادولتهای غیر مسلمان یعنی «دارالحرب» دائماً در حال جنگند. فقط متار که‌هایی موقتی ده‌ساله اجازه داده می‌شده^۱.

فقه اسلامی گروه‌های گوناگونی از «کفار» را می‌شناسد (عربی «کافر» که جمع آن «کافرون» یا «کفار» می‌شود، نخست به معنی «ناسپاس و حق‌ناشناس» بوده - یعنی ناسپاس در برابر عطیه‌خدايي و نزول وحی -^۲ ولی بعدها این اصطلاح به معنی «بی‌ایمان، و غیر مسلمان و غیر مؤمن» درآمد)^۳. فقیهان اسلامی درباره «اهل‌الکتاب» ارفاق بیشتری ملحوظ می‌دارند. در قرآن اهل کتاب به یهودیان و مسیحیان و صابئان اطلاق شده. زیر زمانی به وسیله پیامبران کتاب برایشان نازل شده بوده. صابئان اصطلاحی تاحدی مبهم است. بعدها بحث در گرفت که چه کسانی باید مشمول این مفهوم گردند. شاید اینان حنفیان یا عارفان (گنوستیکهای) فرقه اسانین (ماندائیان) یا به دیگر سخن مقتسله عراق که در روزگار مساهم وجود دارند باشند^۴. فقه اسلامی در مورد «اهل کتاب» مدارا را مجاز می‌داند، ولی فقط به شرطی که ایشان مطیع باشند و نحویشتن را تابعان دولت اسلامی بشناسند و پرداخت مالیات سرانه غیر مسلمانان یا «جزیه» را به عهده گیرند. این - گونه کفار در کشورهای اسلامی گروه ویژه‌ای از اتباع را که اهل ذمه (عربی - به معنی «کسانی که در تحت حمایت (دولت اسلامی) قرار دارند») نامیده می‌شوند، تشکیل می‌دهند. اینان از لحاظ حقوق شخصی آزادند، ولی از نظرگاه سیاسی بی‌حق می‌باشند و تاحدی از جهت حقوق مدنی نیز محدودند. اگر نامسلمانان مزبور از اطاعت سر بیچی کنند بایستی بسا ایشان «جهاد» کرد، همچنانکه می‌بایست بادیگر «کفار» چنین کنند. با این وصف عملاً مقررات مربوط به اهل ذمه به زودی شامل حال زرتشتیان و هندوان (بدیهی است فقط در صورتی که مطیع اسلام باشند) نیز گشت. و حال آنکه از لحاظ نظری فقط «اهل کتاب» می‌توانستند در شمار اهل ذمه شمرده شوند، نه بت پرستان و مشرکین.

شریعت اسلامی شرکت در «جهاد» را برای مسلمانان اجباری می‌داند، ولی فقط برای کسانی که قادر به شرکت در جنگ باشند، بنابراین جهاد برای مستمندان که قادر به تهیه اسب و سلاح نباشند و یا نتوانند از کار و معیشت خویش دست بکشند و همچنین برای ناتوانان و معلولان

۱- این مدت ممکن است از طریق تجدید پیمان متار که تمدید شود. ۲- این مفهوم کلمه کافر را در قرآن می‌یابیم سوره ۱۶، آیه ۵۶، ۵۵ و سوره ۲۶، آیه ۱۹ و سوره ۳۵، آیه ۳۴. ۳- کلمه «کبر» (فارسی) - به معنی «زرتشتی» و بعدها به معنی «بی‌ایمان به طور اعم» (کلمه «کیاورد» و «کیادور» ترکی از این کلمه ریشه گرفته) اصلاً غیر از «کافر» است ولی همان معنی را پیدا کرده. ۴- در بساره ایشان رجوع شود به: W. Brandt. Mandaeanism در این مقاله فهرست کتب مربوطه نیز منقول است. در قرن ۱۹ به طور مشروط و قراردادی بت پرستان حران (کارای باستانی) را یعنی تنها شهری که در آن در بین النهرین علیا (الجزیره) در قرن یازدهم میلادی بت پرستی باستانی یونانی محفوظ مانده بود - در گروه صابئان می‌شمرده.

وسالخورندگان و زنان و بندگان اجباری نیست.

در مکاتب گوناگون فقه اسلامی بر سر اینکه آیا مفهوم «جهاد» شامل هر گونه جنگی با کفار می‌گردد (ابوحنیفه مؤسس مکتب فقه حنفی چنین معتقد بوده)، یا اینکه منظور از جهاد، دفاع است در وقتی که «کفار» به مسلمانان حمله کنند، بحث بوده (دیگرمکاتب فقه سنیان و ظاهراً خود محمد (ص) چنین اعتقاد داشته). ولی چون اکثر مسلمانان سنی در این ایام پیرو مکتب حنفی هستند بنابراین مفهوم جهاد عادتاً شامل هر گونه جنگی با «کفار» نامسلمان می‌گردد.

بعدها در اسلام درباره «جهاد» تألیفات فراوان مدون گشت. اگر موارد اختلاف را از آن حذف کنیم، مواضع اصلی آن را می‌توان چنین بیان کرد: امام (در این مورد، رئیس جامعه اسلامی) چون جهاد با «کفار» را آغاز کند، باید نخست به ایشان تکلیف نماید که اسلام آورند. ولی این کار را باید فقط یک بار بکند. مثلاً اگر جنگ با کشور نامسلمان واحدی - فرضاً با یزید از قرن هفتم تا نهم میلادی - مکرراً وقوع می‌یافت نمی‌بایست هر بار داعیان و مبلغانی بفرستند و تکلیف اسلام آوردن کنند. چون جنگ با «کفار» آغاز گردد، سه شق پدید می‌آید. کفار مزبور می‌توانند اسلام آورند و در شمار «برادران دینی» درآیند. اگر بعد از آن با ایشان جنگ رود آن جنگ دیگر صورت «جهاد» نخواهد داشت. اصولاً اعتقاد بر این است که مسلمانان نباید با یکدیگر جنگ کنند مگر در صورتی که یک طرف ناحق گوید. البته عملاً جریان امور چنین نبوده. شق ثانی این است که «کفار» اسلام نپذیرند و بعدین خویش مؤمن باقی بمانند ولی خویشان را در شمار اتباع دولت اسلامی بدانند و عدم تساوی حقوق خود و وضع پست‌تر خود را به رسمیت شناسند و پرداخت مالیات سرانه ویژه یا جزیه را به عهده گیرند و جزء اهل ذمه شوند. و سرانجام شق سوم و چاره دیگر کار «کفار» که جهاد علیه ایشان آغاز گشته این است که مبارزه کنند و تا پایان کار پیکار نمایند.

قواعد اصلی جهاد که مورد موافقت فقیهان مسلمان است (بسیاری قواعد جزئی وجود دارد که مکاتب و مذاهب گوناگون در مورد آنها راه‌های مختلف نشان می‌دهند) به شرح زیر است: در زمان جهاد در «دارالحرب» می‌توان مردان را کشت^۱ ولی سالخوردهگان و کودکان و زنان را نمی‌توان به قتل رسانید. کشتن راهبان منزوی و زاهدان نیز مجاز نیست. ولی اگر ایشان در صومعه‌های شهری زندگی کنند قتل‌شان جایز به‌شمار می‌رود. لشکریان اسلام مردانی را که قبلاً اظهار اطاعت نکرده و خویشان را در شمار اهل ذمه نشناخته باشند می‌توانند بکشند و یا در صورت تمایل اسیر کنند. به اسارت گرفتن زنان و کودکان مجاز است و اینان بخشی از غنائم را تشکیل می‌دهند. سوره هشتم قرآن حق گرفتن غنائم جنگی و ترتیب تقسیم آن را روشن می‌کند. سرداران اسلام غالباً این سوره را قبل از پیکار می‌خواندند تا شور و حرارت جنگاوران را بر-

۱- همه قواعد بعدی شامل حال همه ساکنان «دارالحرب» ام از جنگجویان و مردم عادی می‌گردد.

انگیزند. مفهوم غنیمت جنگی شامل هرگونه اموال منقولی که به هنگام جهاد به دست مسلمانان افتد می‌گردد، ولی زمین از این قاعده مستثنی بوده و به طور نظری اراضی می‌بایست به ملکیت جامعه مسلمانان درآید، یعنی عملاً در اختیار دولت قرار گیرد. بنابراین غنیمت جنگی از دامها، اسبان، اموال گوناگون، طلا، نقره، مسکوکات، البسه، منسوجات و اسیران اعم از مرد و زن تشکیل می‌شده.

غنائم جنگی به طریق زیر تقسیم می‌شده: در آغاز سهم جنگاور اسب سوار نسبت به پیاده و شترسوار سه برابر بود، زیرا که پیش از اسلام اعراب اسب بسیار کم داشتند (فقط بعدها در دوران فتوحات اسبان فراوان به دست آوردند). بعدها جنگاوران سوار سهمشان دو و پیادگان يك بود. پیش از تقسیم، يك پنجم (خمس) غنائم به نفع اخلاف پیامبر و اصحاب وی و فقیران و یتیمان و غیره کنار گذاشته می‌شد. ولی عملاً خمس - به جنس یا به نقد که از روی بهای نقدی اجناس حساب می‌شده - بالتمام در اختیار امام، یعنی رئیس دولت، قرار می‌گرفت و باقی غنیمت به طوری که پیشتر یاد کردیم تقسیم می‌گشت.

آدمیان - یعنی اسیران - نیز در شمار دیگر غنائم جنگی بوده تقسیم می‌شدند. راست است که امام از لحاظ نظری حق داشت نه تنها ایشان را اسیرشمرده میان لشکریان تقسیم کند، بلکه در مقابل غرامت و بازخرید مرخص کند و یا با اسیران مسلمان مبادله نماید و یا حتی بدون دریافت مبلغ بازخرید آزادشان سازد. در آغاز امر شق اخیر تقریباً هرگز معمول نمی‌گشته [۱۵۰]. در دوران متأخر قرون وسطی چنین مواردی پیش می‌آمده، ولی نادر بوده. علی‌الرسم اسیران نامسلمان را برده می‌ساختند و میان لشکریان تقسیم می‌کردند. سنت اخیر «جهاد» [۱۵۱] به این پدیده - که در جامعه فتووالی کشورهای خاورمیانه و نزدیک شیوه برده‌داری و بقایای آن مدتی مدید باقی و برقرار بوده - مربوط است. مادر باره وضع حقوقی بردگان بعداً - چون سخن از فقه اسلامی به میان آید - صحبت خواهیم داشت.^۱

اسلام برگزاری دو عید بزرگ را بر مؤمنان فرض دانسته - یکی عید فطر (اول شوال) سابق‌الذکر و دیگر عید قربان (دهم ذوالحجه) [عید غدیر نیز از اعیاد بزرگ اسلامی است]. فقط این عیدها در عین حال روزهای استراحت و برگزاری نماز ویژه و شادی عمومی می‌باشند. اکنون نیز عیدهای مزبور را سه چهار روز جشن می‌گیرند. به تدریج در میان مسلمانان روزهایی که اهمیت ثانوی دارند نیز پدید آمدند. در این روزها ادعیه و نماز ویژه‌ای گزارده می‌شود، ولی کار روزانه فقط به هنگام ادای مراسم دینی قطع می‌گردد. از آن جمله است: دهه اول ماه محرم - یعنی ماه اول سال اسلامی - و ایام عزایی که به یاد شهادت امام حسین (ع) برگزار

می‌شود.^۱ و ۱۲ صفر (بنابر بعضی تواریخ، ولی در تواریخ شیعه ۱۷ ربیع‌الاول) روز تولد پیامبر محمد (ص). و روز ۲۷ رجب آغاز رسالت، بعثت محمد (ص). و ۲۸ رجب - شب «معراج» محمد (ص).^۲ و ۲۷ رمضان^۳ یا «لیلة القدر». روایت است که در این شب قرآن به صورت وحی به محمد (ص) نازل شد و در آسمانها سرنوشت هر فرد انسانی از طرف خداوند معین می‌شود و در عین حال حوائج انسانها که در ضمن نماز اظهار گردد در این شب از طرف باری تعالی مسموع و برآورده می‌گردد. بدین سبب مردم خداپرست در این شب بیدار می‌مانند و در مسجد به دعا و قرائت قرآن می‌پردازند. شیعیان چند عید دیگر نیز دارند.^۴

مختصراً به دیگر مقررات اسلام اشاره می‌کنیم. رسم ختنه (عربی) که در میان یهودیان معمول بوده نزد مسلمانان هم مرسوم است. ختنه پسرکان نشانه تعلق ایشان به دین اسلام شمرده می‌شود. قتیهان مسلمان درباره اینکه آیا ختنه برای پیروان بالغ دیگر ادیان که اسلام می‌آورند واجب است یا نه اختلاف نظر دارند. مثلاً می‌دانیم که در آغاز قرن هشتم میلادی (قرن دوم هجری) از ساکنان آسیای میانه که اسلام پذیرفته بودند اجرای این رسم (ختنه) طلب نمی‌شده است. مسلمانان برخلاف یهودیان نوزاد را ختنه نمی‌کنند و اجرای این عمل را گناه تاسن ۶-۱۳ و حتی ۱۵ سالگی (زمان بلوغ جنسی پسرکان) به تعویق می‌اندازند. هر سلماتی می‌تواند عمل ختنه را انجام دهد.

می‌دانیم که در اسلام تعدد زوجات مجاز است، مسلمان آزاد در آن واحد می‌تواند چهار زن شرعی^۵ و گذشته از آن عده‌ای نامحدود کنیز داشته باشد.^۶ بنده بیش از دو زن نمی‌تواند داشته باشد. چون امر طلاق آسان است [۱۰۲] مرد عملاً می‌توانست عده بیشتری زن داشته باشد، یعنی عده‌ای را طلاق دهد و مجدداً با عده‌ای دیگر ازدواج کند. مثلاً امام حسن (ع) فرزند ارشد علی (ع) و امام دوم شیعیان از عهد جوانی دائماً با زنان ازدواج می‌کرد و زان پس طلاقشان می‌داد، به طوری که بر روی هم ۷۰ زن گرفت [۱۰۳]. ولی باید به یاد داشت که اسلام تعدد زوجات را پدید نیآورده و این رسم مدتها پیش از ظهور اسلام در میان اعراب و ایرانیان (و یهودیان باستانی) وجود داشته. برعکس اسلام رسم دیرین را محدود کرد و مرد را از داشتن بیش از چهار زن - در آن واحد - منع نمود.

در عین حال اسلام برخی اشکال نکاح باستانی و مهجور را که در میان اعراب عهد جاهلیت حتی در آغاز قرن هفتم میلادی (اول هجری) مرسوم بوده، مانند نکاح عهد پدرشاهی و تعدد شوهران را

۱- این عزاداری را هفتها شیعیان بلکه سنیان نیز در بعضی نقاط برگزار می‌کنند. ۲- یعنی مسافرت شبانه محمد (ص) از مکه به اورشلیم (بیت المقدس) که به یاری فرشتگان به آجا برده شد. ۳- در نزد شیعیان - ۲۳ رمضان. ۴- درباره اعیاد شیعیان به فصل دهم رجوع شود. ۵- قرآن، سوره ۴ (سوره النساء) آیه ۳ و بند. ۶- فقه اسلامی تفاوت بارز و دقیقی در این باب دارد رجوع شود به حقوق خانواده در فصل هفتم.

لغو کرد. اسلام انزوای زنان و ایجاد حرم (یعنی بخش ممنوع و با اندرون برای زنان) و همچنین استخدام خواجگان حرم را از ایرانیان به وام گرفت [۱۵۴] ضمناً باید گفته شود که برخی جاهای سوره چهارم قرآن یا سوره النساء را گاه چنین تعبیر کرده اند که قرآن وحدت زوجه را بر تعدد زوجات ترجیح داده است. نخستین عبارت حاکی از این نکته در آن سوره چنین است: «اگر بیم آن دارید که نمی توانید درباره همه آنان (= زنان خویش) عادل باشید، فقط بایک تن ازدواج کنید»^۱. عبارت دیگر: «هرگز قادر نیستید نسبت به زنان خویش به طور مساوی عدالت را رعایت کنید - حتی در صورتی که چنین خواسته باشید»^۲. از تطبیق این دو عبارت چنین نتیجه گرفته اند که گرچه قرآن تعدد زوجات را مجاز دانسته ولی وحدت زوجه را بر آن ترجیح می دهد. به ویژه در این دوران مسلمانان متجدد که تعدد زوجات را رد می کنند طرفدار تعبیر اخیر هستند. اسلام رسم کشتن دختران نوزاد «زیادی» را که در عهد جاهلیت معمول بوده محکوم و لغو کرد.

تعدد زوجات عملاً از امتیازات توانگران و بزرگان بوده. و در اکثر موارد مسلمانان به داشتن يك زن اکتفا می کنند. در قرون وسطی رسم داشتن کنیزان که رسمی کم خرج بود رواج بسیار داشت. ولی اکنون عملاً درهمه جا و رافاده است.

اسلام يك سلسله ممنوعیتها را در مورد مزاجت بین اقربا و خویشاوندان مقرر داشته است^۳. اسلام عدم تساوی شوهر و زن را برقرار کرده «شوهران بر زنان سرند زیرا که خداوند ایشان را برتر از آنان ساخته و برای اینکه از اموال خویش برای آنان صرف می کنند» «الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض وبما نفقوا من اموالهم...»^۴. در قرون وسطی این عقیده نه تنها ویژه اسلام بوده بلکه همه دیگر ادیان نیز چنین معتقد بودند. ضمناً به شوهر توصیه می شود که با زنان به ملایمت رفتار کند. ولی شوهر می تواند زن نافرمان را «برسر عقل» آورد و حتی بزند. «...واللاتی تخافون نشوزهن فعضوهن واهجرهن فی المضاجع واضربوهن...»^۵ ولی نه به سختی. طلاق بالنسبة آسان است^۶، به ویژه برای مرد^۷. شیعیان نکاح موقت، یا برای زمانی معلوم، یا صیغه منقطعه را نیز جایز می دانند. [۱۵۵]

اسلام بر روی هم زن را موجودی پایین تر از مرد می شمارد؛ نگهداری و مواظبت از زنان و کودکان مؤمنان را در اجرای وظایف ایشان در برابر خداوند مانع می شود. ولی قرآن دو زن را واجد کمال می داند: یکی آسیه زن فرعون و دیگر مریم مادر عیسی^۸. درباره مریم

۱- «و ان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء منی و ثلاث دریاغ، فان خفتم الا تعدلوا فواحدة» سوره ۴، آیه ۳. ۲- «ولن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء ولسو حرصتم فلا تمیلوا...» همان سوره، آیه ۱۲۹. ۳- قرآن، سوره ۴، آیه ۲۲-۲۳. ۴- قرآن، سوره ۴، آیه ۲۴. ۵- قرآن، سوره ۴، آیه ۳۴. ۶- در فصل هفتم درباره طلاق مفصلتر سخن رفته است. ۷- قرآن، سوره ۶۴، آیه ۱۴-۱۵. ۸- قرآن، سوره ۶۶، آیه ۱۱-۱۲.

چنین آمده است: «فرشتگان گفتند: ای مریم، خداوند ترا برگزید و پساك كرد و در برابر زنان همه جهان انتخاب كرد» «واذ قالت الملائكة يا مريم ان الله اصطفيك وطهرتك واصطفيك على نساء العالمين»^۱. بعدها اسلام خدیجه زوجه اول پیامبر و عایشه یا «ام المؤمنین»^۲ و فاطمه دختر پیامبر و زوجه علی بن ابی طالب را به شمار زنان مقدسه پیش گفته افزود. مدتی بعد زنان دیگری نیز در شمار مقدسات درآمدند، که از آن جمله اند رابعه (قرن دوم هـ) و فاطمه معصومه که خواهر امام هشتم شیعیان، علی بن موسی الرضا، است و مرقد وی در قم (ایران) است و زیارتگاه بسزرگی است. بدین طریق می بینیم که در میان اولیاء و مقدسان اسلامی برای زنان نیز جایی یافت شده است.

دفن مرده، بنا به تعالیم اسلام، باید هر چه زودتر و در صورت امکان در همان روز مرگ و حد اکثر روز بعد از فوت صورت گیرد. میت را غسل می دهند (علی الرسم غسلی حرفه ای متصدی این کار است) و کفن می پوشانند و بر سر مرده نمازی که «صلاة المیت» نامیده می شود می گزارند. و قرآن می خوانند. زنان پس در تابوت می نهند و به گورستان می برند و در راه به سرعت حرکت می کنند و آهسته دعا می خوانند و لا اله الا الله می گویند. میت را فقط در صورتی با تابوت در قبر (که به قامت آدمی است) می نهند که خاک سست و مرطوب باشد. در غیر این صورت جنازه را از تابوت بیرون می آورند و با کفن دفن می کنند. میت را در قبر به پهلو راست می گذارند تا روی او به طرف قبله باشد. قطعه کاغذهایی که بر آن آیات قرآن و بخصوص کلمات «بسم الله الرحمن الرحیم» نوشته شده نیز در گور می گذارند...

در قرون وسطی بسیاری از مسلمانان پارسا وصیت می کردند که مدارك دیگری نیز مبنی بر ایمان ایشان در گورشان گذارده شود. در قرن دوازدهم میلادی (ششم هجری) اسامه بن منقذ امیر عرب، شامی، مؤلف کتب خاطرات شایان توجه - می نویسد که پدر او مادام العمر به استنساخ قرآن سرگرم بود و وصیت کرد که ۱۴ نسخه قرآن نوشته وی را که در هنگام حیات استنساخ کرده بوده با وی در گور نهند. بایزید دوم درویش سلطان ترك (که از ۱۴۸۱ تا ۱۵۱۲ م/ ۸۸۶ تا ۹۱۸ هـ حکومت کرد) وصیت کرده بود که صندوقی محتوی «گردوغبار جهادهای» وی - یعنی گرد و خاکی که از البسه او به هنگام لشکر کشیهایش علیه «کفار» گرد آمده بوده و شرکتش را در غزوات ثابت می کرده - در گورش بگذارند. در قرون وسطی این شیوه اثبات خدمات دینی پس از مرگ میان مسلمانان رایج بوده است. دین اسلام گریستن برای مرده را تأیید نمی کند. معهنا عادات و رسوم پیش از اسلام از اوامر دینی نیرومندتر بوده است. عذاران و نوحه گران حرفه ای

۱- قرآن، سوره ۳، آیه ۴۲. ۲- ولی شیعیان برای عایشه احترامی قائل نیستند زیرا که دشمن علی (ع) بوده.

در بسیاری از کشورهای مسلمان و به ویژه ایران وجود دارند. اسلام به مؤمنان دستور می‌دهد که به زیارت قبور مسلمانان و به ویژه اولیاء الله بروند. برای زیارت اهل قبور آداب بسیار وجود دارد.

در باره بزرگداشت پیامبران بیشتر سخن رفت. اما بزرگداشت اولیاء و مراقد یادگارهای ایشان در دوران متقدم اسلامی وجود نداشته [۱۵۶]. و این بزرگداشت که در میان پیروان دیگر ادیان معمول بوده (مثلاً میان مسیحیان) فقط بعدها در میان مسلمانان رواج یافت.^۱

ممنوعیتهای مربوط به اغذیه در میان مسلمانان کمتر از یهودیان است. و در واقع فقط نوشیدن شراب و خوردن گوشت خوک به طور قطع منع شده است. دیگر خوردن گوشت پرندگان درنده و مردار و حیوان خفه شده و خون و هر حیوانی که به نام خدا (با بسم الله) ذبح نشده و به نام «الله» کاذب دیگری کشته شده - یا به دیگر سخن، طبق تشریفات اسلامی مذبوح نشده باشد - حرام و ممنوع است. ولی این ممنوعیتهای عملاً واجد اهمیت نیستند، زیرا اگر هم وجود نمی‌داشتند کس به چنین خوراکی رغبت نمی‌کرد. ممنوعیت خوردن گوشت خوک به طور استوار در زندگی کشورهای اسلامی و از آن جمله ایران رایج شد.^۲ ولی درباره ممنوعیت شراب وضع دگرگونه بوده. منتصبان مسلمان هرگز موفقی نشدند شراب انلاختن و خرید و فروش شراب و خوردن شراب را - بخصوص در ایران و آسیای میانه - منع کنند و گواهیهای تاریخی و کتبی و منابع ادبی فراوان در دست است که در کشورهای یاد شده، شراب انگور آشکارا و هر روزه در خانوادههای توانگران و بزرگان نوشیده می‌شده^۳ و اگر فقیران را که از شراب نوشیدن بالضروره و به ناچار امتناع می‌کردند استثنا کنیم، فقط اشخاص بسیار متدین و خداپرست از شراب خواری استنکاف داشتند.

اندکی به معابد و پرستشگاههای مسلمانان می‌پردازیم. معبد اصلی مسلمانان مسجد است (عربی - به معنی محل سجده در پیشگاه خداوند). بنا به روایت موجود، نخستین مسجد را برای نماز جماعت محمد (ص) در مدینه در کنار خانه خود بنا کرد. مسجد مزبور از لحاظ معماری نمونه‌ای برای بنای مساجد بعدی نبوده. چنین نمونه‌ای فقط در زمان امویان - در فاصله قرن هفتم و هشتم میلادی (قرن اول و دوم هجری) با شرکت استادان بیزانس که دعوت شده

۱- در این باره رجوع شود به فصل نهم. ۲- حتی در این ایام نیز دیده می‌شود کسان بی‌دینی که در محیط اسلامی قربیت یافته‌اند از خوردن گوشت خوک به هر سورتی باشد نفرت دارند. ممهنا نمی‌توان گفت که اصل ممنوعیت خوردن گوشت خوک هرگز در ایران نقش نداشته. ظهیرالدین مرعشی مورخ در «تاریخ طبرستان» خود (متن فارسی)، چاپ درن SPB، ۱۸۵۵، ص ۳۴۴ و ۳۴۶ می‌نویسد که افراسیاب چلاوی، امیرمازندران، در حدود سالهای پنجاهم قرن چهاردهم آشکارا «کیاب از گوشت خوک» می‌خورد. ۳- در این باره به تفصیل در مقاله ای. پ. پطروشفسکی، تحت عنوان «تاکاری و شراب‌سازی در ایران در قرنهای ۱۳ و ۱۴ م» سخن رفته و به منابع اشاره شده است.

بودند^۱ پدید آمد. استادان مزبور شیوه معماری یونانی را معمول داشتند و زنان پس اعراب شیوه مزبور را آموخته تغییراتی در آن دادند. برخی از کلیساهای مسیحیان به مسجد مبدل شد، بدین طریق که جهت بنا را از مشرق به سوی مکه تغییر دادند. از آنجایی که برای بسیاری از مسلمانان رفتن به مسجد بزرگ پنج بار در روز دشوار و دور بود، و در آغاز امر در هر شهر بیش از یک مسجد بزرگ وجود نداشت، پس از گذشت زمان، به موازات مسجد بزرگ هر شهر که ویژه برگزاری نماز جمعه بوده و مسجد مزبور را هم اصطلاحاً مسجد جمعه (عربی - فارسی، مسجد جمعه یا مسجد آدینه) یا مسجد جامع (عربی - فارسی - «مسجد جامع» یا فقط «جامع» که جمع آن «جوامع» می شود) می نامیدند، مساجد کوچک کویها و روستاها به وجود آمدند، که ویژه نمازهای پنجگانه بودند. در قرون وسطی در ایران، گذشته از مساجد جامع، هر کویی دارای مسجدی بوده که گذشته از محل برگزاری نمازهای پنجگانه، محل اجتماع ساکنان کوی نیز بوده است. در دوران متأخر قرون وسطی در هر شهر بزرگ چند مسجد جامع و صدها مسجد کوچک^۲ - صرف نظر از مصلی های خانگی^۳ که در املاک شخصی بزرگان و توانگران وجود داشته - پدید آمد.

مساجد جامع در آغاز فقط در شهرها وجود داشتند. ولی بعدها (یعنی از قرن دهم میلادی - ششم هجری - بنا به گفته جغرافیون عرب) در برخی روستاهای بزرگ هم احداث گشتند. هر جا که مسجد جامع نداشت نماز جمعه را (در صورت وجود حداقل ۴۰ نمازگزار) می توانستند در مسجد کوی و یا در صورت فقدان آن در هوای آزاد برگزار کنند. صحرائشینان که غالباً فاقد مسجد بودند، نماز جمعه را عادتاً در هوای آزاد می گزاردند و البته روی به سوی قبله می کردند. در هر مسجدی اعم از جامع یا مسجد کوی و یا دهکده، در جدار خلفی آن که همیشه به طرف مکه یا قبله است محراب (عربی) وجود دارد. بعضی مساجد بزرگ چندین محراب دارند. در آغاز، محراب فقط جهتی را که مؤمنان به هنگام نماز می بایست روی بدان کنند نشان می داده. ولی بعدها محراب را مکان مقدسی شمرند و آنچنانکه مسیحیان، محراب کلیسا را محترم می دارند، در بزرگداشت آن کوشیدند. محراب طاقچه گونه ای است مستطیلی شکل نیم دایره و یا کثیرالاضلاع که به متون قرآن مزین گشته. بعد از نیمه دوم قرن هشتم میلادی (دوم هجری) در برابر محراب، چراغدان گذاشتند. بعدها شمع و قندیل (کلمه یونانی - عربی، معرف نفوذ مسیحیت) پدید آمد و مسجد را باقالی مفروش کردند. سمت راست محراب کرسی مرتفعی برای امام و واعظ مسمی به «منبر»

۱ - این استادان نخست از طرف خلیفه ولید اول در ۷۵۹ م (۹۱ هـ) برای ساختن مسجد بزرگ امویان - به جای کلیسای مسیحی یوحنا مقدس در دمشق که خراب کرده بودند - دعوت شدند. از کلیسای مزبور دروازه جنوبی آن با کتیبه ای به زبان یونانی محفوظ مانده است. ۲ - در مراکز بزرگ اسلامی مانند استانبول (قسطنطنیه) و قاهره دهها مسجد جامع وجود داشته. ۳ - اصطلاح مصلی به معنی محل نماز در هوای آزاد [صحرا - بیابان] نیز هست که فارسی آن «نمازگاه» است.

که چند پله دارد قرار گرفته (عربی، جمع آن «منابر») به هنگام نماز جمعه خطبه از بالای منبر خوانده می‌شود. منبر فقط در مسجدهای جامع وجود دارد و مسجدهای کوی فاقد آنند و امتیاز اصلی مسجدهای جامع در برابر مساجد کوی در همین است. در شهرهای آسیای میانه و برخی نقاط ایران مساجد خاصی که «عیدگاه» بوده (به فارسی: نمازگاه) حیاطهای وسیعی داشتند به وجود آمد. مردم مسلمان شهر در عیدهای بزرگ یعنی عید فطر و عید قربان^۱ در این مساجد گرد می‌آمدند.

به مرور زمان انواع معماری مساجد پدید آمد. در ایران بیشتر دو نوع معماری در ساختمان مساجد معمول است. نوع اول را فاتحان عرب با خود به ایران آوردند. و این نوع از لحاظ نقشه و ویژگیهای معماری تقلید از شیوه معماری اولین مساجد اعراب بوده است در سوریه (مثلاً مسجد یاد شده امویان در دمشق که مربوط به قرن هشتم میلادی - دوم هجری - است) و مصر (مسجد بزرگ عمرو در فسطاط - قرن اول هجری) و عراق (مسجد بزرگ کوفه - قرن اول هجری). این نوع مساجد در آن ممالک و ایران به طور اعم دارای حیاطی مربع و یا مربع مستطیل هستند که در اطراف آن طاقنماهایی زده شده و یادالانی وجود دارد و حوض و یا فواره‌ای برای وضو دارند. محل نماز که به طرف حیاط باز است بدان (حیاط) متصل است و غالباً پوششی مسطح دارد و در عرض واقع شده (یعنی به پهنا ممتد است، نه به درازا)^۲ و چند ردیف ستون^۳ و محراب و منبر دارد. محل نماز به وسیله طاقهای گشاده که بر ستونها زده‌اند به حیاط مربوط می‌شود.

قدیمیترین نمونه‌های این نوع مساجد در ایران عبارتند از: مثلاً مسجد خلیفه مهدی درری نزدیک تهران (پایان قرن دوم هجری) که فقط پایه‌اش باقی مانده، مسجد تازی خانه در دامغان (قرن سوم هجری) مسجد جامع نائین (قرن چهارم هجری) و مسجد دمارند (قرن پنجم هجری) و غیره^۴.

در نوع دوم این گونه اماکن (مسجد، مدرسه، مرقد) سنت معماری ایرانی زمان ساسانیان ملحوظ گشته است. در این نوع مساجد بخش اصلی را شبستان تشکیل می‌دهد، یعنی بخش مقدس مسجد با محراب اصلی و منبر که بالنسبه بنای کوچک مربع و یا هشتگوشی است و ستون ندارد و قبه‌ای بر آن قرار گرفته. این قبه یا گنبد مخروطی، مدور و بعدها شلجمی شکل و یا به شکل خربزه قاج قاج با سردری مستطیلی شکل (به فارسی: پیش طاق) است که در آن ایوان بلندی

۱- در صدر اسلام نماز عید در هوای آزاد گزارده می‌شده. ۲- برخلاف کلیساهای صدر مسیحیت که بازیلیک (یا شاه نشین) آنها با اینکه تالار ستون‌داری بوده ولی علی‌الرسم در طول ممتد و متوجه مشرق بوده است. ۳- مثلاً مسجد نائین ۱۱ ردیف ستون دارد. ۴- این نقشه به صورت ساده‌تری غالباً در مساجد کویها نیز ملحوظ گشته.

زیر طاقی مدور یا خدنگی شکل قرار دارد. از این ایوان دری به «حرم» گشوده می‌شود که به شکل ایوان است ولی از لحاظ ابعاد خیلی کوچکتر است. در طرفین حرم گاه نمازگاههایی قرار دارند که به وسیله ردیفهای ستون تقسیم شده‌اند و ستونها در صحنهای باریک مطوقی واقع است. ایوان بزرگ ورودی از طریق حیاطی چهارگوش یا مستطیل به شبستان منتهی می‌شود. این حیاط حوضی برای وضو دارد و در اطراف آن طاقنماها وجود دارد که غالباً دو طبقه است و چهار ایوان بلند به چشم می‌خورد، هر یکی در مرکز هر ضلع حیاط - (یکی از این ایوانها، چنانکه گفته شد، مدخل حرم است). در قرنهای یازدهم و دوازدهم در این نوع مساجد طاقهای خدنگی شکل بیشتر رواج یافت. مساجد جامع تبریز و گلپایگان و قزوین و اردستان و مسجد جمعه قدیمی اصفهان (قرن پنجم هجری)^۱ و مسجد مشهور کبود تبریز (قرن نهم هجری) و مسجد گوهرشاد مشهد (قرن نهم هجری)^۲ و مسجد صفویان اردبیل (قرن دهم هجری) و مسجد شاه زیبای اصفهان (آغاز قرن یازدهم هجری) و غیره از این نوعند.

نقاشی مذهبی و تصویر ائمه در اسلام مجاز نیست. تصویر خدا و انسان و به‌طور اعم موجودات زنده را اسلام بت پرستی می‌داند. بدین سبب تصویری در مساجد دیده نمی‌شود.^۳ در عوض تزیین دیوارها و ایوانها و منبرها و محرابها به حد زیاد معمول است. تزییناتی از روی اشکال مطرز گیاهها و صور هندسی و کوكبی شکل بانوشته‌های زیبا و پرنقش و نگار عربی آیات قرآن تلفیق می‌گردد (به‌خط کوفی، نسخ، ثلث و غیره). این تزیینات به یاری قطعات آجر پخته و کنده کاری بر روی سنگ و یا گچبری صورت می‌گرفته. از قرن دوازدهم میلادی (ششم هجری) و به‌ویژه از قرن چهاردهم میلادی (هشتم هجری) به این طرف در ایران و کشورهای نزدیک آن تزیین دیوارها و ایوانها و گنبدها را به وسیله روپوش کاشی و یا موزائیک چند رنگ کاشی بانوشته‌های زیبا به عمل می‌آوردند. محرابها و منبرها نیز به وسیله تزیینات باشکوه به صورت کنده کاری بر سنگ و گچ و مرمر مزین می‌گشتند، یا با کاشی مرقع و یا قطعات براق تزیین می‌یافتند. محرابهای گچبری شده در مساجد اصفهان و ابرقو و بسطام و غیره محفوظ مانده است. گچبری محراب یکی از تالارهای جنبی نماز مسجد جمعه اصفهان که در سال ۱۳۱۰ م (۱۷۱۰ هـ) از طرف اولجاپتوخان مغول هدیه شده شایان توجه خاص است. محراب زیبایی که از لحاظ هنری بسیار عالی است و مربوط به سال ۱۲۲۶ م (۵۶۲۳ هـ) و در کاشان است، محفوظ

۱- در نیمه دوم قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری) به جای مسجد قرن نهم میلادی (سوم هجری) که طعمه حریق گشته بود ساخته شد و بین قرلهای ۱۴ م و ۱۶ م (۸۸ و ۸۹ هـ) تجدید بنا شد و توسعه یافت. (این مسجد دارای ۴۷۰ طاق است).
 ۲- در سال ۱۴۱۷ م (۸۲۰ هـ) توسط استادی به نام قوام الدین شیرازی و به امر ملکه گوهرشاد، زوجه سلطان شاهرخ تیموری، ساخته شده.
 ۳- در پیضمی از مراقد شیهه و حتی مساجد ایران و آذربایجان شوروی ندرتاً تصاویری از پیامبران و امامان و اولیا دیده می‌شود (در این باره به فصل دهم رجوع شود)